هفته نامهٔ

وآنان که در راه ما با جان ومال جهادکردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است
قرآن کریم

مجاهد

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

دور هفتم | سال پنجم | شمارهٔ بیست و دوم | شنبه ۱۴ میزان ۱۳۸۶هـ ش | ۲۴ رمضان المبارک ۱۴۲۸ - هـ ق | 6 October, 2007

نا آرامی های خونین هفتهٔ گذشته



در هفتهٔ گذشته در دو انفجار خونین انتحاری در منطقهٔ بهارستان شهر کابل حدود ۵۰ نفر کشته شدند.

به روز شنبه ۷ میزان در یک بس متعلق به اردوی ملی حملهٔ انتحاری صورت گرفت که، در نتیجهٔآن ۳۲ نفر کشته شدند، سرنشینان این بس افسران و سربازان اردو بودند که می خواستند به محل کار خویش بروند.

در حادثهٔ مشابه دیگر به روز سه شنبه ۱۰ میزان، در یک حملهٔ دیگر انتحاری علیهٔ یک بس مربوط به پلیس، حدود ۲۰ نفر به قتل رسیدند، درمیان کشته شدگان چند نفر زن و کودک که در حال رفتن به مکتب بودند وجود دارد. این حادثه در محل چهارراهی قنبر واقع شد.

حوادث مذکور نگرانی فروانی درمیان شهروندان کابل مخصوصاً افراد پلیس و اردوی ملی ایجاد نموده و تَدابیر امنیتی در شهر تشدید گردیده است. افسران و اردوی ملی و پلیس ترجیح می دهند از موترهای شخصی استفاده نمایند.

هدف قرار دادن بس های حامل افراد اردوی ملی و پلیس نشان می دهد که طالبان در تکتیک حملات انتحاری تغییر به میان آورده به جای وسایط و تأسیسات سربازان خارجی نظامیان دولت را هدف قرار می دهد.

همچنان به تاریخ ۱۰ میزان در ولایت مرزی کنر، در یک حمله علیه یک پایگاه مرزی افغانستان سه تن پلیس کشته و پنج تن دیگر زخمی شدند.

در هفتهٔ گذشته خطیب مسجد جامع و عضو شورای علمای هلمند از سوی افراد ناشناس به قتل رسید. همچنان نیروهای ائتلاف اعلان نمودند که طی حملاتی در آن ولایت ۳۰ طالب شورشی را کشته و مقداری اسلحهٔ آن ها را به دست آوردند. طالبان یک نوجوان ۱۵ ساله را به تاریخ ۹ میزان به اتهام همکاری با دولت به دار آویختند. این گروه در گذشته نیز تعدادی از کودکان و نوجوانان را به این اتهام اعدام نموده است.

بر اساس یک خبر دیگر این گروه یک خیاط را در ولایت غزنی به اتهام همکاری با نیروهای دولتی سر بریدند. طالبان دو عضو دیگر خانوادهٔ این خیاط را نیز چندی پیش سر بریده بودند. گفته می شود دلیل این اتهام تنها بانک پنج دلاری بوده است که طالبان از جیب این نوجوان به دست آوردند.

گفتنی است که در تازه ترین درگیری ها به تاریخ ۱۱ میزان طالبان ولسوالی اجرستان ولایت غزنی را تحت تصرف خویش در آورده اند. به گفتهٔ علیشاه احمدزی قومندان امنیهٔ ولایت غزنی جسد ۸ تن پلیس از محل حادثه به دست آمده است.

همچنان در هفتهٔ گذشته روز معاون شورای علمای هرات از سوی افراد ناشناس هدف شلیک قرار گرفت و زخمی شد.

آیا تلاش صلح نا فرجام ماند؟

ص۲

والی بلخ از نحوهٔ مبارزه با تروریسم انتقاد کرد



عطا محمد نور والی ولایت بلخ که از سفر سه هفته یی خویش از امریکا برگشت، در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی از نحوهٔ مبارزه با تروریسم انتقاد کرد. وی اظهار داشت در ملاقات با مقامات امریکایی این انتقاد خویش را عنوان نموده راه کارهای مبارزه با تروریسم را به آنها پیشنهاد نموده است.

والی بلخ ایجاد یک مرکز مبارزه با تروریسم، حمایت واقعی از پلیس و اردوی ملی و انکشاف متوازن در کشور را، از نکات اصلی پیشنهادات خویش به مقامات امریکایی ذکر کرد.

والی بلخ افزود در صورتی که به پیشنهادات وی توجه نشود، شمال افغانستان نیز، مانند جنوب متشنج خواهد شد. وی نا آرامی موجود در بلخ را کار افراد گلبدین حکمتیار خواند.

افزایش ۵۵ در صدی تلفات خشونت ها



تلفات خشونت ها در کشور در ۹ ماه نخست امسال، در مقایسه با همین مدت در سال گذشته ۵۵ در صد افزایش یافته است.

بر اساس گزارش اسوشتید پرس، این تلفات از زمان سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی تاکنون بی سابقه بوده و به ۵۱۰۰ نفر رسیده است. تلفات مذکور بر اثر بمب گذاری های انتحاری، حملات هوایی و درگیری ها با افراد شورشی طالبان کشته شده اند. بر اساس این گزارش، مجموع تلفات در سال ۲۰۰۶ به تعداد ۴۰۱۱ نفر بوده است. از آغاز سال ۲۰۰۷ تا کنون ۸۵ سرباز امریکایی کشته شده است، در حالی که در مجموع در طول سال ۲۰۰۶، ۹۰ سرباز این کشور به قتل رسیده بود.

تشکیل یک گروه جدید مسلح ضد دولتی

افراد مخالف دولت در ولایات شرقی کنر و نورستان با تشکیل یک گروه مسلح به نام جیش السلفیه اعلان نموده اند که علیه نیروهای دولتی به مخالفت مسلحانه دست خواهند زد.

به گزارش روزنامهٔ ویسا رهبری این گروه را فردی به نام مولوی عبدالرحیم به عهده دارد. گروه مذکور افکار بنیاد گرایی سلفی داشته و در ولایات شرقی افغانستان نفوذ فراوان دارد.

افراد این گروه در گذشته با سازمان های سلفی در کشورهای خلیج رابطهٔ نزدیک داشتند و از آنها کمک های هنگفتی دریافت می کردند.

منابع دولتی در مورد تشکیل چنین گروهی ابراز نظر نکرده اند.

مجاهد
ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان
مؤسس: استاد برهان الدین ربانی
سال تأسیس: ۱۳۵۷ خورشیدی
ناشر: دفتر فرهنگی
زیر نظر هیأت تحریر
آدرس: کابل- بهارستان ـ جادهٔ معین الدین چشتی ـ کوچهٔ قصابی دست چپ ـ کوچهٔ پنجم ـ خانهٔ پنجم
شمارهٔ تلفن: ۰۷۰۰۲۸۵۱۳۹
Website: www.mujahidweekly.com
E-mail: Mujahid1357@Yahoo. com

سرمقاله

بمب گزاری های کابل نشان دهندهٔ گسترش بحران است

در هفتهٔ گذشته دو انفجار خونین انتحاری در کابل جان بیش از ۵۰ هموطن روزه دار ما را گرفت. دامنهٔ این فاجعهٔ هولناک با مرگ ۵۰ انسان محدود نمی ماند بلکه، ابعاد دردناکتری دیگر دارد. خانواده های زیادی نان آور خویش را از دست دادند، صدها کودک یتیم و زنان زیادی بیوه شدند و نگرانی شدیدی درمیان شهروندان کابل ایجاد کرد.

این حادثه در پهلوی بمباران های جنوب که جان غیرنظامیان را می گیرد، چشم انداز نا امید کنندهٔ بحران کشور را به نمایش گذاشت.

آری بی تردید بحران رو به وخامت نهاده است. بنا بر گزارش های معتبر بین المللی، در سال روان تولید مخدرات ۱۷ در صد، خشونت ۵۵ در صد، حملات انتحاری ۳۰ در افزایش یافته، امنیت رو به وخامت نهاده و پیشرفتی در اصلاح فساد در دولت افغانستان حاصل نشده است.

طوری که دیده می شود متأسفانه، قدرت های بین المللی موجود در کشور و دولت افغانستان، نمی توانند این ناکامی ها را درک کنند و یا بپذیرند. این درک نکردن و یا نپذیرفتن، موجب نگرانی می شود، نگرانی از این که، وضعیت به سوی وخامت بیشتر پیش می رود و از کنترل بیرون می گردد. اما در راه بردها و راهکارهای کنونی حل بحران که ناکار آمدی آن به اثبات رسیده، تغییری به میان نمی آید.

البته ضعف دولت افغانستان که، با تأسف فراوان نمی تواند به علت عدم ظرفیت سیاست های کلان ملی و مدیریتیٔ برنامه های اصلاحی را طرح و اجرا نماید، قابل درک است، اما در مورد قدرت های بین المللی، که از امکانات گسترده بهره مندند و در عرصهٔ طرح و اجرای ریفورم در دولت افغانستان نیز، توانمندی بیشتر دارند. سؤال برانگیز بوده و به تیوری های توطئه قوت بیشتر بخشیده است.

حملات انتحاری اخیر که در آن نیروهای مسلح، اردو و پلیس هدف قرار گرفت، ضعف دستگاه های امنیتی کشور را نشان داده اعتماد مردم نسبت به این دستگاه ها را تضعیف نمود، مردم می پرسند در صورتی که ارگان های امنیتی تا این حد ضعیف باشند و نتوانند امنیت خویش را تأمین کنند، چگونه می توانند برای مردم امنیت ایجاد کنند.

این بمب گذاری های انتحاری ددمنشی و بی رحمی طراحان و اجرا کنندگان آن را ثابت ساخت. توسل به این اقدامات تروریستی و کشتارهای دسته جمعی، به هیچ صورت به سود گروه مخالف طالبان نخواهد بود. آنها به یاد بیاورند که در پنج سال پیش با چه سرعتی در برابر حملات امریکایی ها و ناتو سرنگون شدندو هیچ کسی برای آنها اشکی نریخت، اکثر مردم افغانستان سرنگونی آنها را جشن گرفتند. طالبان باید درک می کردند که پشتوانهٔ اصلی یک نظام و یک گروه، نه سلاح های مرگبار و قدرت کشتار بیشتر، بلکه حمایت مردم است. طالبان با این کشتار روزه داران در ماه مبارک رمضان، اگر دست آورد نظامی و یا سیاسی به دست آورده باشند، بدون شک نفرت مردم را نیز کمایی کردند، آنچه که در حقیقت دشمن اصلی یک نیروی سیاسی و نظامی می باشد.

آیا تلاش صلح نا فرجام ماند؟

ابوبکر سبزوار

به نظر می رسد که طالبان از گروگان گیری ها نتایج مورد نظر خویش را به دست آورده اند. یکی از این دست آورد ها جلب توجه جهانی به اهمیت نقش طالبان در افغانستان است.

وقتی دولت افغانستان در ماجرای یک خبرنگار ایتالیایی حاضر شد تا جمعی از افراد بلند پایهء طالبان را از حبس رها نماید، این عمل اعتراضات فراوانی را برانگیخت و گفته شد که دادن چنین امتیاز ها در برابر گروگان گیری، موجب تشویق بیشتر گروگان گیری خواهد شد، اما در ماجرای گروگان های کوریای جنوبی در حالی که دولت افغانستان (ظاهراً) خوذ را از ماجرا کنار کشید اما، این کار برای طالبان منافع بیشتری به همراه داشت. گذشته از این که گفته شد در این ماجرا طالبان مبلغ هنگفتی پول به دست آوردند در عین حال، آنها با این کار نشان دادند که نیروهای ناتو در حال از دست دادن ابتکار عمل در جنوبند.

توقع افکار عمومی در کشورهایی که به افغانستان نیرو فرستاده اند این است که مبارزه علیه تروریسم هرچه زودتر به نتیجه برسد و سربازان به کشورهای شان بازگردند. این درحالی است که سال گذشته یک فرمانده کانادایی نیروهای ناتو در افغانستان پیشبینی کرده بود که از میان برداشتن تروریسم در افغانستان نیازمند سال ها جنگ است. با طولانی شدن جنگ این باور قوت یافته است که راه حل بحران افغانستان جنگ نیست وباید راه مفاهمه را در پیش گرفت.

اما با توجه به پیچیدگی موضوع به نظر می رسد که راه رسیدن به صلح نیز همان قدر دشوار است که پیروزی در جنگ. هریک از طرفین- هم طالبان و هم جانب دولت- مسایلی را به عنوان پیش شرط عنوان می کنند که برای جانب مقابل قابل پذیرش نیست. مهمترین مشکل مسألهء حضور نیروهای خارجی در افغانستان است.

در حالی که هم طالبان و هم حکمتیار، خواهان خروج نیروهای خارجی از افغانستان به عنوان شرط اول برای مذاکره اند، رئیس جمهور کرزی می گوید که آنهایی که خواستار خروج نیروهای خارجی از افغانستانند مزدور بیگانه ها هستند! وقتی ما این سخن را با آنچه که در دوران جهاد علیه اتحاد شوروی مطرح بود مقایسه می کنیم می بینیم که، چگونه معیارها وارونه شده اند.

رئیس جمهور کرزی در این اواخر به صراحت تمام گفت که من حاضرم با ملا محمد عمر رهبر طالبان و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی مذاکره نمایم. من آدرس این دو نفر را نمی دانم وگرنه خودم به ملاقات آنها می رفتم. این سخن را کرزی در شرایطی برزبان می آورد که نام ملا محمد عمر و حکمتیار در فهرست امریکا به نام

به نظر می رسد که راه رسیدن به صلح نیز همان قدر دشوار است که پیروزی در جنگ. هریک از طرفین– هم طالبان و هم جانب دولت– مسایلی را به عنوان پیش شرط عنوان می کنند که برای جانب مقابل قابل پذیرش نیست. مهمترین مشکل مسألهء حضور نیروهای خارجی در افغانستان است

تروریست درج بوده و برای دستگیری آنها جایزه نیز تعیین شده است. آیا آقای کرزی این سخن را با مشوره با خارجیان برزبان آورد ویا این که مانند اکثر اوقات، این بار هم در جو وفضای خاصی تحت تأثیر احساسات قرار گرفت.

سخنگوی آقای کرزی در کنفرانس مطبوعاتی سخن عجیبی برزبان آورد. وی گفت که منظور آقای کرزی از این سخن این بود که ملا محمد عمر و حکمتیار آدرس ندارند وبه همین علت دست به کار های خلاف می زنند!!

حقیقت امر این است که طالبان با ایجاد ناامنی در کشور، برنامه های جامعهء جهانی را به مخاطره انداخته اند. ادامهء جنگ و ناامنی این خطر را به وجود آورده است که کشور های کمک

شاید به دلیل همین عدم موفقیت در مذاکرات بود که، نیروهای خارجی در افغانستان فهرستی از سران طالبان والقاعده را به نشر سپرده و برای دستگیری آنان جایزه تعیین کرده است. در این فهرست نام پسر مولوی خالص و پسر مولوی جلال الدین حقانی نشان می دهد نسل جدیدی از جنگجویان جای نسل قدیم را گرفته و به میدان آمده اند

دهنده در مورد میزان تعهدات خویش یه کشوری که ناامنی در آن امکانات بازسازی را به چالش فرا خوانده است تجدید نظر کنند. اما مشکل این است که چگونه می توان با گروهی صلح کرد که امریکا و متحدینش برای نابودی آنان به افغانستان آمدند؟ آیا حتی ابراز تمایل به صلح با چنین گروهی، ادعای مبارزه علیه تروریسم را زیر سؤال نمی برد؟

بعضی ها به این باورند که سررشتهء همه امور به دست امریکاست و این امریکاست که با صحنه سازی می خواهد برای ادامهء حضورش در این منطقهء حساس از جهان توجیه قابل قبول به جهانیان عرضه نماید. تئوری توطئه ذهن بسیاری را به خود مشغول می دارد اما حقیقت این است که میزان قدرت نظامی ایالات متحدهء امریکا با مآل اندیشی وتدبیر سردمداران این ابر قدرت همخوانی ندارد. برعکس باور کسانی که گمان می کنند امریکا همه چیز را تحت کنترول خود دارد، عملکرد های امریکا در افغانستان و عراق نشان می دهد که این کشور طرح روشنی نه برای جنگ دارد و نه برای صلح.

سروصدای تفاهم با طالبان در این اواخر امیدهایی را برای رسیدن به صلح برانگیخت. شایعاتی نیز شنیده شد که قبل از اینکه طالبان و نمایندگان حکومت با هم به مذاکره بنشینند، به وساطت یک کشور همسایه، میان نمایندگان طالبان و امریکایی ها در امارات متحدهء عربی مذاکراتی صورت گرفته است. نمایندهء سازمان ملل متحد در افغانستان هم از این تلاش ابراز حمایت نمود. در آن موقع این اعتراض که نام رهبران طالبان درفهرست تروریست ها قرار دارد وباید با آنها مذاکره صورت نگیرد، مطرح نشد. وقتی حامد کرزی از آمادگی خود برای مذاکره با ملامحمد عمر و حکمتیار سخن گفت، در این مورد اعتراضی صورت نگرفت. این در حالی است که از چند سال به این طرف کرزی تلاش نموده است که امریکایی ها را متقاعد سازد تا نام عبدالحکیم منیب والی ارزگان را از فهرست سیاه تروریست ها بردارد. منیب در زمان حاکمیت طالبان معین وزارت سرحدات بود اما پس از سرنگونی رژیم طالبان به دولت کرزی پیوست و چند سال است که به حیث والی ارزگان به کار اشتغال دارد.

سرانجام طالبان اعلام نمودند که در صورت حضور نیروهای خارجی در افغانستان حاضر به مذاکره و صلح نیستند و ترورهای خونین انتحاری چند هفتهء گذشته نشان داد که، آنها در حال فکر کردن به صلح وتفاهم نیستند.

شاید به دلیل همین عدم موفقیت در مذاکرات بود که، نیروهای خارجی در افغانستان فهرستی از سران طالبان والقاعده را به نشر سپرده و برای دستگیری آنان جایزه تعیین کرده است. در این فهرست نام پسر مولوی خالص و پسر مولوی جلال الدین حقانی نشان می دهد نسل جدیدی از جنگجویان جای نسل قدیم را گرفته و به میدان آمده اند.

در شرایطی که سازمان ملل متحد و کشور های کمک دهنده به افغانستان از گسترش خشونت ها به میزان بیست درصد در مقایسهء سال گذشته خبر می دهند و جامعهء جهانی از این که تولید مواد مخدر در افغانستان به میزان بی سابقه یی افزایش یافته است سخت نگرانی دارد، عدم تمایل مخالفان دولت به صلح، چالش بزرگی نه تنها فراراه بازسازی در افغانستان است بلکه می تواند در دلسردی کشورهای کمک دهنده به افغانستان نیز تأثیر به جا گذارد.

هرچند به نظر می رسد که نخستین تلاش به منظور رسیدن به صلح نافرجام مانده است اما این نخستین باری بود که طالبان لااقل به شکل تاکتیکی حاضر به مذاکره شدند واین نشان می دهد که آنها به چیزی جز جنگ هم می توانند فکر کنند.

کومه سوله؟

احسان الله بلال

پرته له هغو محدودو کړیو چې د اوبو په خړولو کې خپل خیر او بقا ګوري نور د افغانستان هیڅ تبعه د سولې مخالف نه دی، خلک له جنګه ستړی شوي او سوله غواړي، خو د سولې راوستل دومره ساده او آسانه خبره هم نه ده؛ ځکه چې افغانستان یو دغسې دولت او دولتي اداره نه لري چې د افغان اولس له ملي ګټو او ملي واکمنۍ نه دفاع وکړای شي د حضرت سعدي په وینا:

هر که را خواهی به بساط نشستن
واجب آمد بخدمتش برخاستن

چا چې راوستی او چا نصب کړي، د هغوی د سترګو اشاروته به ګوري.

اوس خبره داده چې د دولت او دوسله والو مخالفینو واګې د بل چا په لاس کې دی، برنامه د بل چا په لاس کی ده، بهرنی اهداف په پام کې دی، دا نو اوس د هغوي خوښه ده چې څه کوي او کله یې کوي؟ زه په پوره باور سره ویلای شم چې زمونږ ډیر دولتی مشران به ترینه خبرهم نه وي، ځکه دوی که مشران دي نو د افغانستان پر مظلوم اولس مشران دی، نه پر هغو چې زمونږ برخلیک یې په لاس کی دی.

دا باید ومنو چې دمړه طالب د راژوندی کیدلو اساسي لامل یوازې د طالب یا د طالب د حامیانو کمال نه دی، بلکې د دولت بې کمالي یې هم ستر عامل دی، که د طالبانو کړه وړه یوی خواته کښیږدو راځئ وګورئ زمونږ په دولتي اداروکې څه تیریږي، دولتي ځمکی چورکیږي او دولت پرې د تایید مهر ږدی، اختطافونه روان دی، د اداري فساد خو هغه حال دی چې مه یې کوه پوښتنه، د دولت مهم کسان په مخدره مواد کی ککړ دی چې د پخواني داخله وزیر د کډه کیدو یو عامل همدا خبره هم وه چې غوښتل یې یو شمیر دغسې نمونه افشاء کړي، همدا راز رنګارنګ تعصبونه اوج ته رسیدلی او زمونږ د ملی وحدت په مخ کی یې د پوښتنی علامه ایښی ده، همدارنګه لوړ پوړی دولتی چارواکی په قاچاق کی لاس لري او دی ته ورته نوری ډیری ناخوالې؛ خو څوک به یې پوښتنه وکړي!

کاشکې د جنګ کولو او یا سولې راوستو واک له افغانانو سره وای، اوس زمونږ هر څه د نورو په لاسو کی دی، دا د هغوي خوښه ده چې جنګ راباندې تپي او که سوله راولي، که سوله رأولي چې په سوله کې یې کوم اهداف پټ دي

بلخوا طالب یوه پروژه ده چې له پیله د بهرنیو اهدافو د تطبیق له پاره رامنځ ته کړاې شوه او که نه افغانستان نه دومره مدرسې لرلی او نه دومره طالبان چې یو "سیاسی ـ نظامي" قوت جوړ کړي. د طالب په نامه په جلال آباد کې، په کابل کې، او د افغانستان په نورو مهمو ښارونو کې د بل هېواد د نظامیانو ځای پر ځای کول د هېچا له نظره پټ نه دی، کله چې طالبانو سقوط وکړ، د کوم هېواد c-130 نظامي الوتکې راغلې او خپل کسان یې د کندز له هوایي ډګر نه انتقال کړی؟ او چا دا مجال ورکړ؟

دا ډیره عجیبه نه ده چې د ۳۷ هېواد د ګډ پوځ افغانستان ته راغلی او د څو کسو طالبانو مخه نشی نیولای؟ هغه طالب چې په میاشت کی دننه دننه یې واکمنی ته د پای ټکی کېښودل شو، او اوس حتی په کابل کی حضور لری او ځانمرګی بریدونه کوي.

اوس تر ټولو دمخه همدغه طالب مخالف هېوادونه له طالبانو سره دسولې پر خبرو ټینګار کوي، مړا د مخه هم وویل چې هېڅوک د سولې مخالف نه دي، خو افغان اولس ته لږ ترلږه پر دې خبره ځان پوه کول په کار دي چې دا هرڅه د چا په لاسو ترسره کیږي. کاشکې د جنګ کولو او یا سولې راوستو واک له افغانانو سره وای، اوس زمونږ هر څه د نورو په لاسو کی دی، دا د هغوي خوښه ده چې جنګ راباندې تپي او که سوله راولي، که سوله راولي چې په سوله کې یې کوم اهداف پټ دي.

موږ باید پر دې پوه شو چې دلته بهرني اهداف ډېرې ژورې ریښې لري او کړۀ یې ډېرې پراخې دی، موږ لکه د قربانیو ګډورې د قصاب پرغولي روان شوي یو، که خیر یې زموږ په ژوند کې دی، ژوندی مو ساتی او که ګټه یې زموږ په مرګ کې وی یو نوی نوم راوباسي او زموږ پر وچولوي ووهي، یوه ورځ خو اتلان یو؛ بله ورځ دا آزادۍ جنګیالی شو، بله ورځ د شر او فساد عناصر شو، بله ورځ د بشر د حقوقو متخلفین شو او بله ورځ تروریستان شو او خدای خبر چې د دی بنجاری په خورجین کې به لاټور کوم کوم نومونه پاتی وي چې زموږ مظلومانو او ساده ګانو پر وچولو به یی وهی او موږ به یې په معنا هم نه پوهیږو.

زما نظر دادی لکه چې دا روان جنګ ز موږ نه وی؛ بلکې را باندی تپل شوی دی، ویره مې داده چې دا سوله خو هم، که څه هم ډیره جدي اړتیامو ده، ښایي بهرنی وی او یا به کېدای شي کابل دوه را باندی په دې پلمه هم تیروی، چې دغه ده سوله او هغه ده سوله، نن خبری کیږي او سبا کیږي، میاشت وروسته کیږي او دوه میاشتی وروسته کیږي، که سوله راځی یا راوستل کېږي باید د افغاني ټولنې د اړتیا وړسوله وي، زموږ سترګی باید په اصطلاح د بین المللی دوستانو (!) خواته نه وي چې: "وس به بابا غوښې ډوډۍ راوړي".

چا چې د خپلو ګټو لپاره راته سوله ترورلی ده څنګه پر موږ دومره زهیر شو چې اوس راته سوله راولي، که یې زموږ له سولې سره مینه وای.نو ز موږ په هېواد کې به یی د کورنی جنګ اور نه ژبغړاند کاوه او پر له پسې به یې ورته بیوزی نه واهه، هغه څوک مو چې پخپله د مرګ کومي ته ورټېل وهي، څنګه ترې د سولې تمه کولای شو!

که موږ د جنګ د دوام پر عواملو فکر کوو یا دسولې کوتری ته د خپلو زړونو په کونجونو کې کور جوړوو پکار دی چې پر دې هم فکرو وکړو چې آیا د سولې خبری ربښتیا دی او یا مو هسی په تدریجي مرګ وژنی. طالب یوه روځ د سولې خبروته لبیک وایي او بله ورځ یی ردوی، د طالب په دریغ کې ولې دومره ژر بدلون راغلی، طبیعي ده چې چا به ورته ویلي وي.

ریشه های تراژیدی کنونی از کجا آب می خورد؟

پوهنمل سید عنایت الله شاداب

تبلیغات گستردهٔ شکست یافته گان در آزمون های تاریخی این ملت ـ با استفاده از هزینه هایی که از جهات به خصوصی در اختیار آنان گذاشته شده است ـ علیه جنبش های آزادی بخش اسلامی و چهره های کلیدی آن و تصرفات غیر مسؤولانهٔ نیروهای خارجی درمیان مردم بدون آگاهی رهبری دولت نیز از عوامل دیگری است که نقش اساسی را در وضع فعلی بازی نموده و موجب گردیده است که بحران بی اعتمادی را درمیان دولت و مردم شدت بخشد

مردم بعد از تحول اخیر که چشم به راه بهروزی و گشوده شدن روزنهٔ امید در زندگی آگنده از رنج و دشواری های اقتصادی و سیاسی و... بودند و بذرهای امید به امنیت و رفاه در دل های شان جوانه می زد، نه تنها آن ارمان و امیدها به بهره ننشست که اکنون شاهد فاجعه ها و تراژیدی هایی هستند که ضمیر و وجدان آحاد ملت را دچار تشویش و نگرانی کرده است. با گذشت هر ماه و سال بلای فقر بر مردم بیداد می کند و تگدی و تسول شاخص عمدهٔ وضع اجتماعی در هر شهر و ده گردیده است.

از سوی دیگر حاکمیت پیوندهای خویشی، تیره یی و قبیله یی به اندازه یی بالا رفته است که هیچ رده از رده های دولت از آن منزه نمی باشد. فساد اداری بازی، به سرمایه های ملی به نفع شرکت ها و اشخاص با نفوذ در سطوح مختلف، فقدان عدالت در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... چون مرضی مزمن پیکر ملی ما را به ضعف و ناتوانی کشانیده است. از جانبی هم، بر اریکهٔ حکمروایی دولت اکثراً چهره هایی تکیه زده اند که با برخورداری از تابعیت های دوگانه، معاش های هنگفتی دریافت می دارند. این گروه با روح و روان این ملت آشنا نبوده و هر آنچه را که در کشورهای متبوع دومی خود دیده اند آن را می خواهند در این کشور تطبیق کنند.

رسانه ها و سایر نهادهایی هم که از طرف دستگاه های نامعلوم جهانی تمویل می گردند، با استفاده از واژهٔ پاک آزادی با قرائتی که خود از آن دارند، چنان بر هویت فرهنگی ما تاخت و تاز کردند که مردم اکنون به ریش مدعیان این دموکراسی پوزخند می زنند، دموکراسی که در شرایطی ویژهٔ حیات ملی ما یگانه وسیله برای لجام زدن به استبداد دیرپا در این کشور دانسته می شد.

نا گفته نماند که مدعیان فرهنگ نوین سیاسی، برای مردم به ستوه آمده از بی عدالتی ها، این ذهنیت را ایجاد کردند که، همه درد و رنج حاکم بر جوامع بشر، از نداشتن زعامت های انتخابی و نهادهای ملی سرچشمه می گیرد و همین که، چنین نهادهایی به میان آمد، مدینهٔ فاضله تحقق می یابد و به اصطلاح "گرگ و میش با هم آب می خورند" و دیگر مقوله های "ظالم" و "مظلوم" محلی از اعراب ندارند.

بی خبر از این که تنها وجود نظام انتخابی و نهادهای قانونی ـ آن هم نظام هایی که در انتخاب آن ها نقش اصلی را بیشتر امکانات اقتصادی و تبلیغات رسانه یی دارند ـ بسنده نبوده بلکه نقش اولی را در این راستا بیداری ضمیر ملی و همآهنگی روح فرهنگ و باور جمعی با این نظام ها، همراه با اعتماد آحاد ملت نسبت به کارکرد و مدیران آن، بازی می کند.

افزون بر عوامل یاد شده، تبلیغات گستردهٔ شکست یافته گان در آزمون های تاریخی این ملت ـ با استفاده از هزینه هایی که از جهات به خصوصی در اختیار آنان گذاشته شده است ـ علیه جنبش های آزادی بخش اسلامی و چهره های کلیدی آن و تصرفات غیر مسؤولانهٔ نیروهای خارجی درمیان مردم، بدون آگاهی رهبری دولت نیز، از عوامل دیگری است که نقش اساسی را در وضع فعلی بازی نموده و موجب گردیده است که بحران بی اعتمادی را درمیان دولت و مردم شدت بخشد.

یقیناً تراژیدی ها و فاجعه هایی که اکنون مردم ما در آتش آن می سوزند، از همین سیاست های به دور از ارادهٔ ملی ما آبیاری می شود.

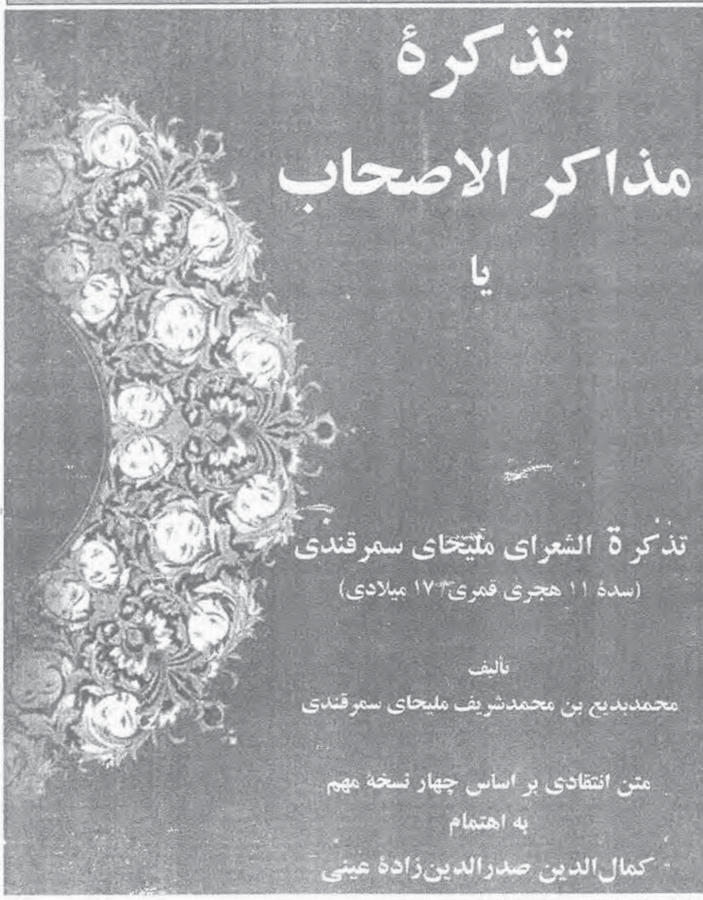
پرسش اساسی که در وضع کنونی مطرح می شود این است که آیا وقت آن نرسیده که بر این سیاست ناکام و برنامه های دور از ارادهٔ ملی نقطهٔ پایانی گذاشت؟

تجارب تاریخی بیانگر آن است که در جوامع بحران زده اولین گام در بیرون رفت از بحران، همانا اعتماد سازی درمیان ملت و دولت است و دومین گام همانا جا به جا سازی اشخاص در مراکز تصمیم گیری و سیاست سازی است، که از یک طرف شایستگی پیشبرد امور محوله را داشته و از جانب دیگر پابند به باورهای ملی و دینی بوده به خطوط قرمز این ملت آشنایی داشته باشند.

آنچه امروز برای طالب زمینه داده است که چنین بحران هایی را بیافرینند، همانا نا به سامانی ها و نا هنجاری های حاکم در سیاست کنونی دولت است.

حوادث خونبار چند روز اخیر در کابل که کابلیان را در سوگ نشانده بی اعتمادی مردم را نسبت به کار آیی اردو و پلیس قوت بخشیده است.

اگر چنین وضعی ادامه یابد کارآیی دولت بیشتر از پیش مورد سؤال قرار گرفته و حتا مشروعیت آن نیز مفهوم خود را از دست خواهد داد.



معرفی کتاب "مذاکرالاصحاب"

تذکره ملیحای سمرقندی

دکتر شمس الحق آریانفر

با قدامت ۴۰۰ سال، چاپ و کار مشترک دانشمندانی از افغانستان، تاجیکستان و ایران.

نام کتاب: مذاکرالاصحاب

مولف: محمد بدیع بن محمد شریف ملیحای سمرقندی

زمان تألیف: سده ۱۲هجری، ۱۷ میلادی

اهتمام: کمال الدین صدرالدین عینی

ویراستاری، تصحیح و مقابله: دکتور شمس الحق آریان فر

چاپ: سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان

تذکرهٔ مذاکر الأصحاب توسط شاعر و نویسندهٔ سمرقندی محمد بدیع محمد شریف ملیحا در سال ۱۶۰۳ نگارش یافته است. این تذکره اختصاص دارد به معرفی شاعران افغانستان ایران، بخارا، سمرقند و هندوستان که مؤلف با سیاحت در این مناطق آن را مستقیماً جمع آوری نموده است.

به استناد قول کمال الدین عینی دانشمند تاجیک، نیم قرن پیش صدرالدین عینی با در یافت یک نسخه از این تذکره می خواست آن را چاپ نماید اما موفق نگردید. بعد از آن ادبیات شناس تاجیک عبد الغنی میرزا شریف، طی مقالاتی این تذکره را معرفی کرد و حتی در کنگرهٔ خاورشناسان در سال ۱۹۶۰ در مسکو، از این تذکره سخن گفت. اما هیچگاه به چاپ آن اقدامی صورت نگرفت.

استادکمال الدین عینی، خواست و نیت پدرش صدر الدین عینی را تحقق بخشید. او تذکره را بر اساس نسخهٔ صدر الدین عینی تایپ نمود. نسخه های دیگری از این اثر را از کابل و تاشکند و از نزد شخصیت های ادبی دریافت نمود. بعد از آن نیاز بود تا نسخه های مختلف با هم مقابله و تصحیح گردد. روزی استادکمال عینی در بخش فرهنگی سفارت افغانستان در دوشنبه آمد. در آن روزگار بنده به حیث اتشهٔ فرهنگی افغانستان در سفارت تاجیکستان ایفای وظیفه می نمودم. استاد عینی متن تایپ شدهٔ تذکره را همراه با پنج نسخهٔ خطی در دست داشت و گفت: این نسخه ها را با هزار زحمت به دست آورده ام. سفارت ایران آماده است، در صورتی که نسخه آماده شود، چاپ نماید. مشکل اصلی این است که پنج نسخهٔ موجود با هم مقابله نگردیده است و در این جا کسانی که حرف فارسی و به خصوص نسخه های قلمی را به درستی بخوانند و باز این زحمت مقابلهٔ ۵ نسخه را به دوش بگیرند،وجود ندارند. او از من تقاضا کرد تا او را در این راستا یاری رسانم؛ زیرا از آن جهت که این تذکره، معرفی شاعرانی از کشورمان از شهرهای کابل و هرات و بلخ و... است، دیگر این که در این کاری که کشورهای تاجیکستان و ایران آمادهٔ همکاری اند، شما نیز به عنوان نمایندهٔ فرهنگی افغانستان، سهم داشته باشید و آن هم سهم اساسی تصحیح و مقابلهٔ نسخه ها که کاری توان فرساست.

نسخه ها را و متن تایپ شده را گرفتم. نسخه ها نامگذاری شده بود.

نسخهٔ "ع" مربوط صدرالدین عینی

نسخهٔ"م" از عبدالغنی میرزا شریف

نسخهٔ"ت" که از روی نسخهٔ تاشکند کاپی شده بود.

نسخهٔ"خ" مربوط مؤسسه خاورشناسی

نسخهٔ"ک" که از کابل به دست آمده بود.

تطبیق نسخه هابه تنهایی بسیاروقت گیربود. پنج تن از دانشجویان افغان را برای این کار دعوت نمودم: عبدالمحیط امیری، شیرعلی راضی، شرف الدین قیومی، فرقت، عبدالوحید سروری و برخی از دانشجویان دیگر. حدود، پنج ماه کار مقابله و تطبیق نسخه ها ادامه داشت.

پس از این که ۸۰ صفحه مقابله گردید، متوجه شدم که نسخهٔ کابل قابل تطبیق نیست. دیده شد که کاتب قصد داشته است محتوای تذکره را با ادبیات خود بنویسد و برنسخه برداری مطابق اصل توجه نداشته است. آن نسخه را کنار گذاشتم.

قرار شد بعد از پایان مقابله، مشخصات نسخه ها را نیز با آغاز و انجام آنها، معرفی نمایم. این کار را نیز نمودم که از صفحهٔ ۳۵-۴۰ جز مقدمهٔ استاد عینی درج کتاب گردیده است.

متن تصحیح و مقابله شده را به استادکمال عینی سپردم. استاد آن را به سفارت ایران غرض تایپ و چاپ سپرد. پروف متن مقابله شده را نیز خواندم و به این اساس نسخه آمادهٔ چاپ گردید.

استاد عینی از انجام این کار در مقدمهٔ خود چنین یاد آور شده است:

این پنج نفر، پنج نسخه در اختیار داشتند وکار مقابله را زیر نظر ویراستار علمی آقای آریانفر انجام دادند و تفاوتها و لغزش ها و افتادگی های متن تذکره" پنج نسخهٔ اساسی را خاطر نشان کردند. (مذاکر الاصحاب ص ۳۲)

و در جای دیگر می نویسد: کار با همکاری پنج تن از جوانان ادامه یافت و کار مقابلهٔ نسخه ها به پایان رسید. در مقابله همه نوع تفاوت ها در نظر گرفته شده است. (مذاکرالاصحاب ص ۳۴)

و از انجام این کار چنین یادمی کند:

ما نتیجهٔ کار بزرگ چاپ متن انتقادی تذکرهٔ با ارزش را به عنوان نخستین کوشش های پر محتوای دوستی عملی سه کشور می دانیم. (مذاکرالاصحاب ص ۴۰) این اثرکه برای نخستین بار در اختیار محققان و ادب دوستان قرار می گیرد، منبع و مأخذ ارزشمندی است در چگونگی سیر ادب و شعر در سه قرن پیش از امروز.

حضور و ظهور این اثر ارزشمند را گرامی می داریم به ویژه برای پژوهشگران تاریخ ادبیات و ادیبان و سرایشگران تهنیت می گوییم. به این امید که چنین کارهای مشترک در عرصهٔ ادب و فرهنگ ما، همچنان ادامه یابد.

حین تصحیح و مقابله، برخی از ابیات و سروده هایی که نزاکت بار و زیبا بود به وسیلهٔ همکاران یادداشت می شد، اینک شماری از آن ابیات را که می تواند نمودی از چگونگی شعر آن روزگار باشد، با ذکر صفحات آن در متن چاپ شده، خدمت ارائه می نمایم. تا زمینه یی باشد در شناخت شعر و روند ادبی آن روزگار.

چشم من رفت از نیاز و چشم او از ناز خویش
مردمان در پرده می گفتند با هم راز خویش

مولانا زاده افکارسمرقنی ص ۶۷

بلبل به باغ جغد به ویرانه ساخته است
هرکس به قدرهمت خودخانه ساخته است

افکار ص ۶۹

به کافر و به مسلمان و گبرساخته ایم
وسیعتر زبهشت خداست مشرب ما

درویش آدب مهدی ص ۷۶

نازک اندامی که امشب کرده ام تسخیر او
ازکف نقاش دامن می کشد تصویراو

میرامقیم احسان مهدی ص ۸۱

دوری ما از بر او چون نگاه ازدیده است
ما وآنان هر دو در عین جدایی باهمیم

میرزارهیم ص ۸۲

غبار مانتواند که اززمین خیزد
رسیده است به معراج خاکبازی ما

افسرخواجه اندکانی ص ۹۲

حاجی بهرام بخاری:ص ۱۳۲۳

عشق آمد و برحلقه دربانگ جرس ریخت
برخواست صفیری که بیابان به قفس ریخت

خلیل بخاری ص ۱۶۷

ازبرمن رفته گل می روید ازدوشم هنوز
می دمد چون شمع نور از چشم آغوشم هنوز
تن جدارقص کند، روح جدا، جسم جدا
چون به فتراک تو آویخته بینم سرخویش

سمندرخواجه نسفی ص ۲۴۳

گرصدهزار سال جگرخون کند کسی
طالع اگرمددنکندچون کندکسی

ص ۲۴۴

ماپای خمی داریم، زاهد خم محرابی
هرکس به تمنایی سردرقدمی دارد

ملاملهم سمرقندی۲۵۳

ای شمع به راه عدم ازگریه قدم نه
شاید که به جای رسد این قطره زدنها

ملهم سمرقندی ص ۲۵۹

همچو نی ازبسکه لبریزغم است اعضای ما
گوش برآوازفریاد است سرتاپای ما

عاطف صفاهانی ص ۳۵۰

امشب زگریه درس مکرر گرفته ایم
مانند شمع سوختن از سرگرفته ایم
نگشوده ایم دست طلب چون صدف به کس
گوهر زدست آبله پرورگرفته ایم

دایش کاشانی ص ۳۶۰

تاب سخن سرنندارد دل نازک
برخاطر آیینه نفس بارگران است

۳۶۱ فایض کاشانی

گرمصور به ورق صورت آن ماه کشد
چون به آن کاکل شبرنک رسدآه کشد

فطرت ص۳۷۲

بلبل به باغ وجغد به ویرانه ساخته
هرکس به قدرهمت خودخانه ساخته

فطرت ص ۳۸۳

ناصرنبرد آه ره زگلویم
کاویخته صدیاس به تارنفس من

ناصربلخی ص ۵۱۴

درخت خوش ثمری همچوبید مجنون نیست
که پای تابه سرش سجده بارمی آرد

وحید اصفهانی ص ۵۷۲

زیاران کینه هرگزدردل یاران نمی ماند
به روی آب جای قطرهٔ باران نمی ماند

وحید اصفهانی ص ۵۷۴

اندیښنه

فدا محمد فایض

د اوښکو څاڅکیه که په تاکې اثر پاتې نه دی
په سوي اه کې مې هم چیرته شرر پاتې نه دی
د عشق سبق به پیاله چا ووایم څه به یې زده کړم
کتاب د حسن کې نور زیر و زبر پاتې نه دی
چې د بابا د غیرتو کیسه پر زړه ولیکم
په ماتو ګوتو کې مې هغه هنر پاتې نه دی
زمونږ د تیلو ډیوې مړې شوې خدایزده چا ماتې کړې
په دې زیارت کې خو نن یو منجور پاتې نه دی
دا تسلسل چې د تیارو د ماتېدو نه وینم
زمونږ په چم کې چیرته لایو سحر پاتې نه دی
لکه شلېدلې امېل تول خواره واره پراته یو
چې مو راټول کړي راکې هغسې سرپاتې نه دی
چې تخنوي مې د غفلت خوب ته مې نه پرېږدي
هغسې ټپ خو مې اشنا پر ټټرپاتې نه دی
"فایضه" له چا سره به خواله د زړګي وکړمه
څوک په ماحول کې له حالاتو خبر پاتې نه دی

مولانا جلال الدین بلخی

حیات، فلسفه و آثار او

پوهاند غلام حسن مجددی

راجع به محمد بهاوالدین ولد، روایت مهم دیگری این است که نسبش به خلیفهء اول حضرت ابوبکر می انجامد. کسی که برای نخستین بار، این عنعنه و روایت را ثبت کرده است، سپهسالار است. ولی در این کتاب شجره یی وجود ندارد. لیکن افلاکی شجره یی را نیز علاوه کرده است

پدر مولانا، سلطان العلماء محمد بهاو الدین ولد ملقب به سلطان العلماء:

پدر مولانا(محمد بهاوالدین ولد) از اکابر علمای (بلخ) است که ملقب به سلطان العلماء گردیده، و پسر حسین خطیبی ابن احمد خطیبی است که از جملهٔ دانشمندان می باشد.

در"معارف" می گوید که در سال ۶۰۰ هجری روز اول ماه رمضان مطابق۱۲۰۳ میلادی عمرش به ۵۵ نزدیک شده است. اگر قبول شود که این سخن را در ۵۴ سالگی گفته است، در این صورت لازم می گردد که در ۵۴۶ هجری مطابق ۱۱۵۱-۱۱۵۲ میلادی تولد یافته باشد. حیات محمد بهاو الدین ولد که به نام مولانای بزرگ نیز یاد می شد. در ابتدای نامه نیز یک ماهیت منقبوی به خود گرفته است و در رأس این منقبت هایی که در بارهء وی روایت شده، این است که لقب سلطان العلماء برای وی از طرف حضرت پیغمبر محمد (ص) اعطاء گردیده است.

سلطان ولد، پدر مولانا در ابتدا نامه این واقعه را چنین حکایه می کند: "حضرت مصطفی که قطب پیغمبران خداوند است او را پادشاه دانشمندان خوانده است. مفتی های بزرگ در رویای خویش دیدند که یک خیمهء معلایی بر پا گردیده و در بین آن حضرت مصطفی با عزت و احتشام جلوس نموده است. در این اثناء دفعتاً بهاوالدین ولد به خیمه داخل شد چون حضرت مصطفی بهاوالدین ولد را دید، از جا برخاست، استقبالش کرد. دستش را بگرفت و در پهلوی خویش بنشاند. و از این ملاقات زیاده خرسند گردید. سپس به مفتی ها فرمود: بعد از این با این پادشاه دین، سلطان العلماء بگویند! و از جان و دل راه او را تعقیب کنید: صبحگاه، همه بالاتفاق و با یک قلب پاک برای پرسیدن سر این رویا به حضور وی گرد آمدند. ولی هنوز ایشان راجع به رویای خویش چیزی نگفته بودند که بهاوالدین به ایشان از حال و مقام خویش سخن گفت. ودیده بودند، تماما ایضاح نمود.

ازین منظور فهمیده می شود که این منقبت رویا، در زمان سلطان ولد اساس گرفته است. سپهسالار و افلاکی عین این منقبت را با تفصیل بیشتر بیان می کند و تعداد اشخاصی را که این رویا را دیده اند به صدها نفر می رسانند. حالانکه خود بهاوالدین ولد، می گوید: این لقبی که هنگام دادن فتوی ها بالای امضای خویش می نوشت باعث گفتگوهای زیادی گردیده است و اساس این منقبت رویا را خودش چنین بیان می دارد:

"قاضی، لقب سلطان العلماء مرا پاک کرده و می خواست از بین ببرد...

تو، چطور می توانی سلطان العلماء بودن مرا محو کنی! که یکی از عزیزان و برگزیدگان خداوند در رویا یک پیر نورانی را از خواص خداوند، وی که بر جای بلندی نشسته و به من می گوید که ای سلطان العلماء به زودی بیرون آی و خود را نشان ده که همه عالم منور گردد، و از تاریکی غفلت رهایی یابد. مروزی که به بسیاری از بزرگان خدمت نموده نیز به من گفت که من هم خواب دیده ام که بندگان بزرگ خداوند، شهادت می دادند که لقب سلطان العلماء را حضرت پیغمبر(ص) به تو عنایت کرده است و فرمان حضرت پیغمبر است که به تو چنین بگویند.

پس این لقب را هم در این عالم و هم در آن عالم، چه کسی می تواند از بین بردارد؟ و باز گفت که قومی را دیدم که با صدای بلند می گفتند که رحمت باد بر دوستان سلطان العلماء، من چنین فهمیدم که این سخن بدین معنی نیز می آید که لعنت باد به کسانی که دشمن او می باشد

معلوم می شود که بهاوالدین ولد، در استعمال این لقب به رویایی که شخصی دیده، و رویاهایی که شخص دیگری به نام مروزی از دیدن آنها روایت کرده، استناد نموده است. و یا اینکه: در اثنایی که در فتوی خویش این لقب را می نوشت رویاهایی که دو شخص دیده بودند، برای وی اطمینان کاملی فراهم آورده است.

آیا نسب بهاوالدین ولد به حضرت ابوبکر صدیق می رسد؟

راجع به محمد بهاوالدین ولد، روایت مهم دیگری این است که نسبش به خلیفهء اول حضرت ابوبکر می انجامد. کسی که برای نخستین بار، این عنعنه و روایت را ثبت کرده است، سپهسالار است. ولی در این کتاب شجره یی وجود ندارد. لیکن افلاکی شجره یی را نیز علاوه کرده است.

شجره یی که در نزد افلاکی ثبت شده، چنین است: محمد بهاوالدین ولد حسین خطیبی- احمد خطیبی- محمود- مودود- حسیب- مطهر- حماد- عبدالرحمن ابوبکر(استانبول) کتابخانهء بایزید، دارای نمره ۵۲۶۵ ورق ۲۵۰ صفحهء الف، یک شجره دیگری که در پشتی این نسخه موجود است، قرار آتی است: محمد بهاءالدین ولد- حسین خطیبی- محمد- شیخ علی- عطای بلخی- علای بلخی- نصرالله- ابوبکر (ورق اول، صفحهء الف).

در"جوهر المعنیه" شیخ محی الدین عبدالقادر (وفاتش ۷۷۵ هجری مطابق ۱۳۷۳م) چنین شجره یی موجود است:

محمد (سلطان العلماء)، محمد، حسین، احمد، قاسم، حسیب، عبدالله، عبدالرحمن ابوبکر.

اگر در دو شجرهء اخیر الذکر این امر را در نظر بگیریم که در اول آن، نام پدر کلان محمد بهاوالدین، و در دوم آن نام، پدر وی به (کتیبهء مقبره) موافقت ندارد. باز هم در اول این سه شجره، در بین پدر مولانا و حضرت ابوبکر(۹نفر) و در دوم آنها (۶نفر) و در سوم آنها (۷نفر) وجود دارند. در حالیکه امکان ندارد در بین حضرت ابوبکر که در (۱۳هـ ۶۳۴م) وفات کرده و محمد بهاو الدین ولد که در(۶۲۸هـ ۱۲۳۱) وفات نموده، این قدر عدهء کمی از اشخاص وجود داشته باشند و اگر با یک خوشبینی زیاد، شجرهء اول را که اشخاص آن بیشتر است. صحیح فرض کنیم، و باز هم با یک حسن نیت فراوان، در بین هردو شخص یک فاصلهء پنجاه ساله را قبول کنیم: در این صورت در بین، یک فاصله یکصد و چهل و هفت ساله خالی می ماند در حالی که در شجرهء دوم وسوم چنین تصوری نیز گنجایش ندارد. علاوه برآن هنگامی که در (ابتداء نامه) از محمد بهاو الدین ولد بحث در میان بیاید گفته می شود:

"لقبش بهاو الدین ولد بود، عاشقانش به حساب نمی گنجید. در فتوی کسی مانند وی نبود، در تقوی از ملایک نیز در گذشته بود..." و از این که نسبش به حضرت ابوبکر برسد، سخنی به میان نیامده است.

در معارف (سلطان العلماء) و در آثار مولانا و دیگر آثار سلطان ولد، چنین ادعایی وجود ندارد و نیز در کتیبهء مقبرهء سلطان العلماء که به عربی نوشته و مآلش چنین است:

"خداوند باقی است. این جا آرامگاه بزرگوار ما، سیدما، صدر شریعت، منبع حکمت، احیا کنندهء سنت، محو کنندهء بدعت، مقتدی و پیشوا، عالم و عامل ربانی سلطان العلماء، مفتی شرق و غرب، بهاء شریعت و دین، شیخ اسلام و مسلمانان، پسر حسین ابن احمد بلخی، محمد می باشد.

خداوند هم از وی و هم از گذشتگان وی راضی باشد. در سال ششصد و بیست و هشت روز جمعه، هجدهم ربیع الآخر در وقت چاشت انتقال کرد." و راجع به این که نسبش به حضرت ابوبکر منتهی گردد، کدام قید و اشاره وجود ندارد. و در کتیبهء مولا نیز چنین اشارتی موجود نیست.

در وقفنامهء عربی نسخهء "مثنوی" ای که در کتابخانهء تربت مولانا که امروز موزهء (قونیه) می باشد، با نمرهء قدیمی (۶۰) و جدید (۵۱) قید بود و بعد از گذشتن پنج سال از فوت مولانا، از طرف یکی از دراویش (سلطان ولد) بنام محمد ابن عبدالله قونوی، از روی نسخه یی که به حضور مولانا خوانده شده، و در نزد سلطان ولد و حسام الدین چلپی اصلاح گردیده بود، استنساخ شده است، و پس از یک سال از طرف وزیر سلجوقی، (صاحب - آثار فخر الدین علی)، وقف گردیده است، حضرت مولانا پس از این که بسیاری از اقوال مدح و تنظیم می شود، چنین ذکر می گردد: شیخ ابن شیخ و ابن شیخ امام ابن امام و ابن امام ربانی منسوب به مذهب حنفی ... محمد ابن محمد، ابن حسین بلخی (که جلال شریعت و دین می باشد) "و راجع به این که نسبش به حضرت ابوبکر منتهی گردد، ذکر به میان نیامده است".

از همهء این ها به وضاحت معلوم می شود که روایت منسوب بودن سلطان العلماء و مولانا به حضرت ابوبکر پس از سلطان ولد، به میان آمده و با شجره های مرتبه، شکل عنعنه را به خود گرفته است.

این امر که سلطان العلماء با دختر فردوس خاتون، دختر شمس الائمه ابوبکر محمد سرخسی که از فقهای حنفی بوده دارای کتب عدیده می باشد، ازدواج نموده باشد، طوری که (تحسین بازیجی) در ترجمهء (مناقب العارفین) اشاره نموده است. خیلی مشکوک به نظر می آید. (انقره ۱۹۵۳، مطبعهٔ تربیهٔ ملی - مقدمهء صفحه ۷۵-۷۶ و یادداشت های این صفحات). زیرا شمس الائمه در سال ۴۸۳ هجری (۱۰۹۰م) و یا این که در سال ۵۰۰ هجری (۱۱۰۶م) وفات کرده است. و اگر قبول کنیم که در سال ۱۱۰۶ وفات نموده است، در بین این تاریخ و وفات سلطان العلماء یک مدت (یکصد و بیست و پنج سال) وجود دارد. و برای این که این روایت بتواند صحیح شود، طوری که (تحسین یازیجی) اظهار داشته است که اگر دختر شمس الائمه، چند سال قبل از وفات وی تولد گردیده و یا این که پس از وفاتش متولد شده باشد، چند سال قبل از وفات وی تولد گردیده و یا این که پس از وفاتش متولد شده باشد، و از این دختر نیز در اواخر عمرش، دختری تولد یافته باشد، و سلطان العلماء نیز با این دختر درسسی که متجاوز از پنجاه بوده است، ازدواج کرده باشد، در همین صورت امکان پذیر شده می تواند.

ولی افلاکی این روایت را به سید برهان الدین و سلطان وفد معطوف میدارد. و در عین زمان شمس الائمه به شجره نسبت طریقت مولویه نیز داخل شده است. و ازین لحاظ، شاید سلطان العلماء نه با نبیره ابوبکر سرخسی، بلکه با دختر نبیره اش ازدواج نموده باشد. و افلاکی با گفتن(مادر مادر) بخطا رفته است. و اما این احتمال را قویتر میدانیم عبدالباقی گلپنارلی علاوه می کند:(بدیع الزمان فروزانفر، دختر شمس الائمه را بطور مادر پدر کلان سلطان العلماء احمد خطیبی نگاشته است. ما نیز بمتابعت استاد، در دو طبع مولانا جلال الدین عین سهو را تکرار نموده ایم.

نسب خالصه خاتون، مادر شمس الائمه به امام نهم ائمه دوازده گانه، امام محمد التقی الجواد (وفاتش در ۲۲۰ هجری) میرسد. که به قول افلاکی، سلطان العلماء بدین مناسبت مباهات می نمود (ورق ۷۹، صفحه الف) در روایتی که نسب مولانا را بحضرت ابوبکر صدیق میرساند، و بحالت یک عنعنه یی در آمده است، شاید این امر دخیل بوده باشد که نام پدر کلان مولانا از طرف مادر، ابوبکر بوده است: و بجای شمس الائمه ابوبکر محمد، خلیفه اول حضرت ابوبکر ذکر شده باشد.

گرچه افلاکی مادر محمد بهاءالدین ولد را به خاندان خوارزم شاهان منسوب میداند مگرمعلوماتی که در این باره میدهد، بمنابع تاریخی، تطابق ندارد.

لقب سلطان العلماء محمد بهاءالدین ولد و لقب سلطان که بنام پسر مولانا گذاشته شده و نیز درین روایت بی تاثیر نیست حالانکه در بین صوفیان بسیاری از اشخاص وجود دارند که با القاب شاه و سلطان ذکر می شوند. و باین کلمات تنها سلطنت باطنی منظور می باشد.

در نظر سپهسالار، سلسله طریقت محمد بهاءالدین ولد، بواسطه پدر کلانش (احمد خطیبی) به احمد غزالی میرسد. و از وی به ابوبکر نساج و از وی به محمد رجاج، و از وی به ابوبکر شبلی، و از وی به جنید منتهی می گردد و سلسله یی که بعد از جنید می آید، به همان سلسله کلاسیک می باشد.

و افلاکی باین سلسله، پس از احمد خطیبی، شمس الائمه را نیز علاوه می کند و بدینصورت به احمد غزالی میرساند.

احمد غزالی در سال ۱۱۲۳ (مطابق ۵۱۷ هجری) وفات کرده است و وفات شمس الائمه سرخسی در ۱۰۹۰ و یا در ۱۱۰۶ است و ازین لحاظ اتصال سلطان العلماء (که در ۱۲۱۳ وفات نموده است) به احمد غزالی امکان پذیر نمی باشد. و راجع باینکه شمس الائمه به تصوف ارتباط داشته باشد، در منابع، تذکری وجود ندارد و ازین نگاه کسانی را که سلطان العلماء را خلیفه نجم الدین کبری (که در استیلای مغول ها در سال۱۲۲۱م – ۶۱۸ه، کشته شده است) می دانند، بیشتر حق بجانب می شناسیم.

سپهسالار روایت می کند(ص۱۶-۱۷) که محمد بهاوالدین در بلخ از حکومت و از اوقاف، پول نمی گرفت، او برای مردی که از هر طرف خراسان جهت گرفتن فتوی از وی رو میاوردند، در بین وقت نماز صبح و وقت نماز پیشین تدریس می کرد، و بعد از پیشین به صحبت هایی مربوط به تصوف، اشتغال می ورزید روزهای دوشنبه و جمعه به مردم وعظ می کرد.

بهاوالدین که نظر به اقوال معارف، در تصوف بطور محقق بیک درجه عالی رسیده بود، در علم نیز بطور تحقق بدرجه یی قرار داشت که سزاوار ملقب شدن به (سلطان العلماء) بود چنانکه کتیبهٔ مقبره نیز این حقایق را بطور واضح بیان می دارد.

مهاجرت سلطان العلماء از بلخ و حیاتش در قونیه:

هم سپهسالار و هم افلاکی چنین بیان می دارند که سبب مهاجرت سلطان العلماء بهاء الدین از بلخ، همانا فخرالدین رازی (وفاتش در ۶۰۶هجری مطابق ۱۲۱۰میلادی) بوده است. ولی چون این امر را در نظر بگیریم که فخرالدین رازی خیلی پیش از مهاجرت بهاوالدین در بلخ، وفات کرده بود.

پس معلوم می شود که درین مهاجرت، آنطوری که هر دو منبع قبل الذکر بیان کردهٔ اند، فخر الدین رازی عامل اصلی نبوده است. ولی سلطان العلما با فلسفه مخالفت شدیدی داشته است. چنانکه خلیفهٔ وی سید برهان الدین محقق، و نیز مولانا، و هکذا شمس الدین، فلسفه را تقبیح می نمودند. سلطان العلما می گفت: من سنتی بهتر از سنت محمد علیه الصلوه والسلام، و طریقتی را درست تر از طریقت وی ندیده ام وقتی که تو نبودی نه نجوم بود، نه فلسفه و نه حکمت.

و بدینصورت به فخر رازی که فلسفه یونان را پسندیده بود، و خوارزم شاه که از وی متابعت می کرد. اظهار مخالفت می نمود. چنانکه در «معارف» باین اقوال بر می خوریم: به فخر رازی زین کیشی، خوارزم شاه و دیگر اهل بدعت گفتم که: شما صد هزاران قلوب مطمئن، کشف ها، و دولتها را گذاشته اید، و با این دو سه گوشه تاریک تنهائی پناه برده اید. اینقدر معجزه ها و دلیل ها را فرو گذاشته اید، و به گرداب دو سه خیال فرورفته اید. آیا اینقدر روشنی ها به شما فایده نمیرساند که این دو سه تاریکی عالم را بشما تاریک می گرداند؟ این غلبت ضلالت و بدعت، ناشی از غلبت نفس شما است که شمارا بیکار ناتوان، فاقد عبادت و اطاعت گردانیده و به قباحت. متوجه ساخته است.

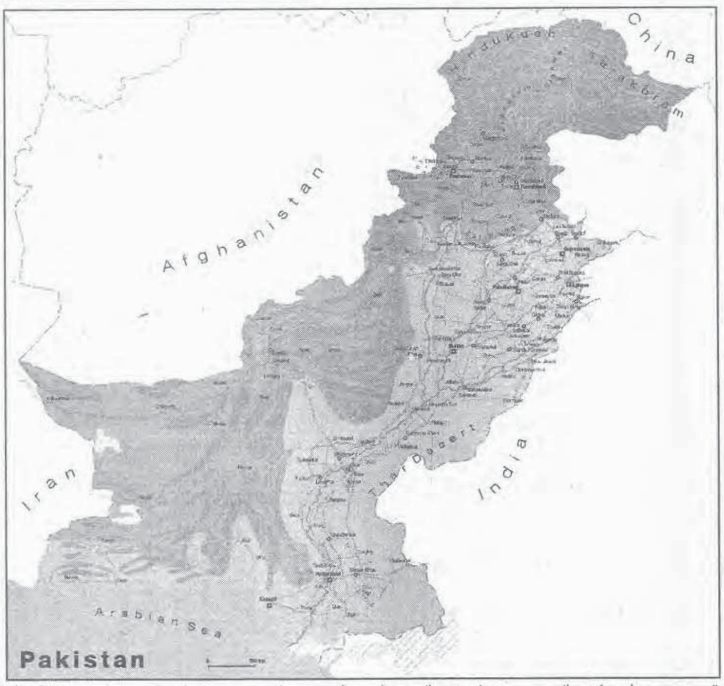
سلطان محمد تکیش خوارزم شاه که تحت تاثیر فخررازی قرار گرفته بود نیز دارای عین اعتقادات بوده است. و هکذا این اقوالی که در«معارف» موجود است:«زین زرویه گفت: جماعت فخر رازی به مسجد هرات نمی گنجد هر شب شمع ها را افروخته، برای این که جای بیابند، وقت تر می آیند. او شیخ الاسلام هرات است. خوارزم شاه به یکی از مقربان خود امر کرده است که فخر رازی به هر کجا و به هر ولایتی که باشد، با کمر بند زرین و با کلاه مزین به نقره، برای استماع وعظ او رفته و در زیر منبر خطابه او بنشینند.". نشان می دهد که این دانشمند به پادشاه چقدر تأثیر داشته است:

مناسبت بین سلطان محمد تکیش و خلفای بغداد خوب نبود. خوارزم شاه برای این که بتواند بغداد را تحت نفوذ خود بیاورد، از دانشمندان و علما

ادامه در ص ۶

پیوند اردو با سیاست در پاکستان

محمد نسیم فقیری



به روز سه شنبه ۱۰ میزان اعلام گردید که ژنرال پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان در صورت برنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری آینده، از سمت قوماندانی عمومی قوای مسلح کنار خواهد رفت و از اکنون ژنرال کیانی را به جای خود نصب کرده است.

این خبر و جنجال طولانی داشتن دو سمت کلیدی یاد شده، به اهمیت پیوند اردو با سیاست در پاکستان افزوده است. اضافه بر آن، احتمال توافق و معاملهٔ ژنرال مشرف با خانم بوتو نیز حکایت از نیرومندی این پیوند در تاریخ دیروز و امروز پاکستان دارد.

سه جنگ هند و پاکستان و نزاع همیشگی بر سر کشمیر، نقش و محبوبیت اردو را در جامعهٔ پاکستان، پایدار ساخته است، هرچند که حوادث یک سال اخیر سخت به آن ضربه زده است.

جای شک نیست که اردو و ژنرالان ارشد پاکستان درمیان توده های مردم و اکثریت خاموش، از اعتبار و احترام خاصی برخوردار است و این اکثریت خاموش در اثر کشمکش های بیهوده و زیانبار سیاستمداران و احزاب سیاسی و نتایج منفی بازی های انتخاباتی و دموکراسی ادعایی از یک طرف، و کار و تلاش و خدمت حکومت های عسکری از سوی دیگر ناگزیر شده اند تا حکومت نظامی و ژنرالان اردو را بر حکومت های به ظاهر انتخابی ترجیح بدهند! حکومت هایی که فقط از آرای تعداد کمی از رأی دهندگان برخوردار بوده اند و اکثریت مردم به آنان رأی منفی داده اند و یا در انتخابات سهم نگرفته اند!

در تاریخ پاکستان فقط یک بار اردو وارد معرکهٔ انتخابات گردید، ژنرال محمد ایوب خان توانست که در انتخابات ریاست جمهوری، فاطمه جناح خواهر محمد علی جناح را که لقب خواهر ملت را نیز داشت، شکست بدهد.

گفتنی است که قبل از این انتخابات سکندر مرزا مجبور به استعفا شد و قدرت را به ژنرال ایوب خان واگذار نمود.

در سایر موارد، اردو فقط با زور و کودتا به قدرت رسیده است! ژنرال یحیی خان، ژنرال ضیاء الحق و ژنرال مشرف، همه با کودتاها بر سر اقتدار آمده اند و بازهم فقط بنا بر نیاز از قدرت کنار رفته اند. ژنرال یحیی خان پس از شسکت در جنگ با هند و استقلال بنگله دیش، قدرت را به وزیر خارجهٔ خویش (ذوالفقار علی بوتو) واگذار شد و ژنرال ضیاء الحق در اثر یک سوء قصد مرموز و سقوط طیاره با جمعی از افسران عالیرتبه، کشته شد.

جالب این است که پس از هر کودتا، واکنش مردم عادی نه تنها منفی نبوده بلکه از به قدرت رسیدن نظامیان استقبال کرده اند! این مردم که از معامله گری ها سیاستمداران و اجراآت نادرست حکومت های انتخابی به ستوه می آیند، وقوع کودتا و روی کار آمدن ژنرالان را مستجاب شدن دعاهای شان و نجات از بلای دموکراسی بیهوده یی می دانند که فقط ارباب سرمایه و فیودال های بزرگ از آن سود می برند!

در پاکستان قوهٔ قضائیه نیز از نقش و اهمیت خاصی برخوردار است و حد اقل دوبار در تاریخ پاکستان غوغا برپا کرده است!

هرچند قضات ستره محکمه از سوی رئیس جمهور تعیین می گردند ولی با عزل نواز شریف و انحلال مجلس ملی توسط رئیس جمهور وقت (غلام اسحق خان) و عریضهٔ طرفداران شریف، بالآخره ستره محکمهٔ پاکستان حکم رئیس جمهور را مبنی بر انحلال شورا غیر قانون خواند، نواز شریف دوباره به قدرت بازگشت و مجلس ملی نیز ابقا گردید!

ولی به وساطت اردو و برای جلوگیری از یک بحران دیگر، هر دو مقام (رئیس جمهور و صدر اعظم) همزمان کنار رفتند و کسانی دیگری روی صحنه آمدند که کشور را تا زمان برگزاری انتخابات تازه، اداره نمایند.

قبل بر این، پس از مرگ ژنرال ضیاء الحق و برگزاری انتخابات پارلمانی و پیروزی بی نظیر بوتو، اردوی پاکستان یک بار دیگر مداخله کرد تا غلام اسحق خان به حیث رئیس جمهور ابقا گردد و حزب مردم پاکستان به رهبری خانم بوتو از نامزدی ژنرال تکاخان برای احراز این پست انصراف بدهد. ژنرال تکاخان به حیث گورنر ریاست پنجاب تعیین گردید.

ولی این بار قدرت های بزرگ وارد صحنه شده اند تا میان مشرف و بوتو بر سر تقسیم قدرت معامله یی را سامان دهند که در نتیجه آن مشرف همچنان به کرسی ریاست جمهوری باقی ماند و پست صدارت عظمی را خانم بوتو نصیب شود!

نخست هر دو طرف کوشیدند تا مذاکرات شان را پنهان و از نشر خبر آن جلوگیری کنند ولی بالآخره هر دو به آن اعتراف کردند و خبر جدید (۱۲ میزان) به نقل از بوتو، شکست مذاکرات و عدم توافق است! اما روشن نیست که این حرف آخر است و یا نه؟

در آخر باید به دو واقعیت جدید در تاریخ پاکستان اشاره کرد:

اول این که طی چند سال اخیر موازنهٔ قدرت در احزاب سیاسی پاکستان بهم خورده و بعضی از احزاب مقتدر، محبوبیت شان را از دست داده اند و برعکس احزاب اسلامی توانسته اند، نفوذ خود را گسترش دهند و به همین دلیل اکثریت را در مجلس ایالت سرحد و تا حدودی در ایالت بلوچستان به دست دارند.

دوم این، که از محبوبیت اردو بسیار کاسته شده و به خصوص پس از وقایع یازدهم سپتامبر و به صورت خاص پس از حمله بر لال مسجد در اسلام آباد، اکثر مردم پاکستان، دیگر اردو را حافظ امنیت، ثبات و استقلال کشور شان نمی دانند، بلکه آلهٔ دست اجانب می پندارند که علیه مردم خویش شمشیر کشیده است!

این داوری هرچند نادرست نیز باشد، ولی اکثر مردم پاکستان را باور بر این است.

مولانا جلال الدین بلخی ...

راجع به این که خلافت متعلق به بنی عباس نبوده، بلکه عاید به اولاد حضرت علی می باشد، فتوی گرفته و سید علاء الملک را که از (ترمیز) آورده بود، خلیفه اعلان نموده، و برای تأیید خلافت وی، می خواست با دولت عباسی داخل پیکار شود.

این ها همه نشان می دهد که در بین سلطان علماء از یک طرف و محمد رازی و محمد تسکیش از طرف دیگر. اختلافات فکری وجود داشته است. قسمت های زیاد "معارف" سلطان العلماء، عاید به زمان قبل از مهاجرت وی از بلخ می باشد. و خودش در این کتاب بیان می دارد که عمرش به پنجاه و پنج نزدیک شده و در شوال سال (۶۰۰) هجری ۱۲۰۳ ـ ۱۲۰۴ میلادی) پادشاه غور "وحش" را استیلا کرده است. مولانا نیز در (فیه ما فیه) بنا بر مناسبتی اظهار می دارد که در زمانی که خوارزم شاه سمرقند را محاصره کرده بود، در آنجا بوده است. و سمرقند از طرف خوارزم شاه در سال (۶۰۴ هجری مطابق ۱۲۰۷ میلادی) محاصر شده است. این امر سلطان العلماء به کدام تاریخ از بلخ مهاجرت نموده است، به طور قاطع معین نیست. سپهسالار چنین بیان می کند که وی از بلخ بر آمده، منزل به منزل، از شهری به شهری به بغداد رسیده در آنجا چند روزی اقامت گزیده، سپس عازم حج بیت الله گردیده است. و از آنجا به (آرزنجان) مراجعت کرده و زمستان را در (آقشهر آرزنجان) گذرانیده است. و چون از آنجا حرکت نموده، بنا بر دعوت علاء الدین کیقباد به قونیه آمده است. و افلاکی چنین روایت می کند که در بغداد در مدرسهء مستنفریه اقامت گزیده و بعد از مرور چند روز عازم حج گردیده و در مراجعت خویش چهار سال در (مالاتیا) و هفت سال در (لارنده) اقامت گزین شده و حتی در اینجا به نامش مدرسه یی بنا گردیده، و سپس به (قونیه) آمده است. ولی لازم است که همهء این روایات با احتیاط تلقی شود. مثلاً مدرسهء مستنفریه از طرف المستنفر بالله (وفاتش ۱۲۴۲م) در ۱۲۳۳ (۶۳۱هجری) بنا گردیده که در این وقت از وفات سلطان العلماء در قونیه، سه سال می گذرد.

سلطان ولد این مهاجرت را چنین بیان می کند:

"چون بهاءالدین ولد از مردم رنجید، و دل آن پادشاه ابدی بشکست از خداوند ندا رسید که ای پادشاه بزرگوار اقطاب: چون این ها ترا رنجانیدند و قلب پاک ترا بشکستند، تو نیز از بین ایشان بیرون شو، تا من آنها را به عذاب مبتلا سازم و به ایشان بلا بفرستم. و چون از خداوند این خطاب را شنید، تار خشم را تابید و از بلخ به سوی حجاز حرکت کرد.

و هنوز در راه بود که راجع به ظهور اثر آن سر خبر رسید: تاتارها به آنها هجوم برده اند و اردوی اسلام منهزم گشته است.

از کعبه به مملکت روم آمد. و استدعا کرد که مردم مملکت روم نیز نایل به رحمت گردند. و در بین تمام مملکت روم، قونیه را برگزید و در آنجا متوطن گشت.

دیده می شود که در بیانات سلطان ولد، سیاحت های دور و درازی که ذکر شده، و اقامت هایی بیان گردیده، و دیگر چیزهایی که مذکور گردیده، وجود ندارد، و در عین زمان چنان معلوم می شود که سلطان العلماء هنوز در راه عزیمت به حج بوده است که مغول ها بلخ را اشغال کرده اند.

افلاکی نیز می گوید که قبل از حرکت وی از بغداد، مغول ها بلخ را گرفتند گرچه این گفتهء او با گفته های دیگر وی مطابقت ندارد، لیکن صحیح است.

حمد الله مستوفی نیز اظهار می دارد که بهاو الدین از بلخ در حوالی سال (۱۲۲۱م) مطابق (۶۱۸) هجری مهاجرت نموده است.

معلوم می شود که بنا بر اختلافات فکری، مناسبات بهاوالدین ولد، با بعضی از اشخاص تیره شده بود. طوری که در "معارف" نیز بیان گردیده، استعمال لقب (سلطان العلماء) را هم می توان در این میان یک عامل اختلاف محسوب داشت. این نیز معلوم است که درویش های نجم الدین کبری از طرف خوارزم شاه به نظر خوب دیده نمی شد. و مجدالدین بغدادی نیز در (۶۱۶ هجری ـ ۱۲۱۹ میلادی) شهید گردیده. اگر به این رویدادها، حملهء مغول ها را به مملکت خوارزم قریب شده می رفتند، نیز در نظر بگیریم، اسباب هجرت محمد بهاوالدین ولد به خوبی آشکار می گردد.

در بیانات سلطان ولد، روایت دعوت علاوالدین کیقباد نیز وجود ندارد. در (ابتدا نامه) چنین ذکر گردیده است که بهاوالدین ولد، از طرف مردم مورد محبت و احترام قرار گرفته، و بعد از آن علاوالدین کیقباد هم از این امر اطلاع یافته، به زیارت وی آمده و احترامات زیادی ابراز داشته است. حتی سلطان ولد، در این میان از این که علاوالدین، پادشاهی را به وی پیشنهاد کرده است نیز سخن می زند. در بین همهء این معلومات، مهمترین آنها این است که سلطان العلماء در قونیه تنها دو سال زندگانی کرده است[۱] و در این صورت بهاوالدین ولد به قونیه در سال ۱۲۲۸ و یا ۱۲۲۹ مطابق (۶۲۶ هجری)، آمده است. و در بین تاریخ مهاجرت و سال مذکور مدت هشت سال می گذرد. اگر قبول کنیم یک و یا یک و نیم سال این مدت، در راه سپری شده است، نمی توانیم به طور قطعی بدانیم که شش و نیم و یا هفت سال دیگر، در کجا گذشته است احتمال دارد، طوری که سپهسالار و افلاکی بیان کرده اند، در بعضی جاها مدتی اقامت کرده باشد. اگر این روایت که در (لارنده) به نام وی مدرسه یی بناء گردیده و بالخاصه این روایت افلاکی که در این شهر، مولانا با دختر خواجه لالای سمرقندی (گوهر خاتون) ازدواج نموده است، در نظر گرفته شود. و نیز این امر که مادر مولانا، که امروز از طرف مولویان به نام (مادر سلطان) و یا (مادر ـ سلطان) یاد می شود، در این شهر مدفون گردیده است، مد نظر باشد. پس لازم می گردد که قبول شود بهاوالدین ولد، در این شهر مدتی اقامت گزیده است.

محمد بهاوالدین ولد، در قونیه، در مدت کمی شهرت زیادی حاصل کرده بود.

لالای علاوالدین کیقباد (امیرالدین گوهر ناش) نیز در حلقهء مریدان او داخل شده و برای وی مدرسه یی بناء کرده بود.

محمد بهاوالدین ولد، که نظر به گفتهء سلطان ولد، در قونیه دو سال حیات به سر برده است، روز جمعه، ۱۸ ربیع الآخره سال ۶۲۸ هجری مطابق (۱۲ جنوی سال ۱۲۳۱م) وفات کرده است.

سلطان ولد می گوید: روزی برداشتن جنازه، به حالت روز قیامت مبدل شده بود. زن و مرد هر کس در آتش فراق می سوخت. به جنازهء وی علماء با ازدحام زیاد اشتراک کرده بودند. پادشاه و امراء نیز آمده بودند. در دنیا چنین یک مراسم جنازه دیده نشده است. پادشاه یک هفته ماتم گرفته بود. و در پایان هفته برای روح بهاوالدین، در جامع، طعام بخش کرد. و به فقراء احسان نمود.[۱]

چون تولد سلطان العلماء بهاوالدین ولد، در سال ۱۱۵۱ ـ ۱۱۵۲ می باشد پس هنگام وفاتش هفتاد و نه یا هشتاد ساله بوده است. (۲۹)

برخی احکام روزه در فقه حنفی

ترجمه و اختصار از کتاب فقه علی المذاهب الأربعه



مفسدات روزه

مفسدات روزه دو نوع است؛ نوع نخست مفسداتی است که کفاره و قضا هر دو را لازم می گرداند و نوع دوم آن است که تنها موجب قضا می شود.

نوع نخست مفسدات

مفسداتی که موجب قضا و کفاره هر دو می شود. به دو نوع تقسیم می گردد:

الف: خوردن و آشامیدن

ب: آمیزش جنسی

این دو مفسدات دارای شرایط مشخص است که ذیلاً یاد آوری می شود.

۱– روزه دار بر اساس اراده و بدون اکراه و اجبار دست به چنین اعمال بزند. اما اگر کسی او را مجبور به خوردن، آشامیدن و یا مقاربت سازد و یا بر اثر اکراه آن را انجام دهد، کفاره بر وی لازم نمی شود.

۲– قصداً دست به انجام آن اعمال بزند، اما اگر فراموشانه و یا از روی اشتباه اقدام کند، کفاره لازم نمی شود. در صورت فراموشی، خوردن و نوشیدن و آمیزش با همسر، باعث فساد روزه نمی شود. اگر روزه دار در خواب باشد و کسی دیگری در دهن و یا حلق او آب و یا غذایی را داخل کند و وارد شکم وی شود، چون عمل غیر عمدی انجام یافته است، کفاره بر وی لازم نمی شود.

۳– عذر شرعی وجود نداشته باشد، عذر شرعی موارد متعددی را شامل می شود، مانند سفر، مریضی و شبههٔ قابل اعتبار، زنی شیر ده یا حامله، که روزه برصحت و یا کودکش خطر ایجاد کند، عذر شرعی دانسته می شود.

۴– آمیزش جنسی با انسان زنده صورت گیرد، اما اگر با حیوانی و یا مرده یی انجام یابد و یا روزه دار استمنا نماید و یا با همسر خویش به صورت غیر معمول آمیزش کند. کفاره بر وی لازم نمی شود.

در صورت خوردن و آشامیدن وقتی موجب کفاره و قضا می گردد که روزه دار موادی را بخورد که غذا باشد و یا مانند غذا باشد مثل دوا. اما اگر آنچه را بخورد که غذا نباشد و شباهتی هم به غذا نداشته باشد مانند سنگ، آهن، چوب و خاک و یا غذایی که مقدارش بسیار کم باشد بخورد مانند دانهٔ ارزن کفاره بر وی لازم نمی شود.

استعمال مخدرات مانند تریاک و هیرویین روزه را فاسد نموده و قضا و کفاره هر دو را لازم می گرداند.

نوع دوم مفسدات

نوع دوم مفسداتی است که، تنها موجب قضاء می گردد و کفاره را لازم نمی گرداند. این نوع مفسدات سه دسته اند:

۱– روزه دار چیزی را بخورد که غذا و آشامیدنی نباشد مانند سنگ، پلاستیک و خاک.

۲– بر اساس عذر شرعی روزه را افطار کند، مانند آن که مریض باشد، یا مسافر و یا زن شیرده باشد و یا پیش آمدهایی برای روزه دار واقع شود که در حکم عذر شرعی باشد، مانند رفتن آب برحلقوم هنگام شستن دهن و داخل شدن آب و نان هنگام تداوی جراحت معده، اما افطار بر اثر فراموشی نه قضا را به بار می آورد و نه کفاره را.

۳– آمیزش جنسی به صورت طبیعی و معمولی صورت نگیرد، مانند آمیزش با حیوان یا انسان مرده و یا استمنا.

قضای رمضان

کسی که بنا بر عذر شرعی در رمضان روزه نگرفته باشد، مانند این که مسافر و یا مریض باشد و یا بنا بر مفسدات نوع دوم که ذکر شد روزه اش فاسد گردد. به تعداد روزهایی که فاسد گردیده است، روزه بگیرد و بهتر است در اولین فرصت روزهٔ قضایی را انجام دهد.

کفاره

وقتی خدای نخواسته مسلمان عاقل و بالغ و بدون اکراه و عمداً روزه اش را فاسد کند. یعنی دست به خوردن، آشامیدن و یا آمیزش جنسی بزند. بر وی قضا و کفاره هر دو لازم می گردد. در این صورت باید شصت روز به صورت پی در پی روزه بگیرد و اگر بنا بر دلایلی نتواند شصت روز پیا پی روزه بگیرد و درمیان این شصت روز، یک یا چند روز را افطار نماید، لازم است از سر آغاز کند و شصیت روز دیگر را تکمیل کند.

بعد از فساد روزه چه باید کرد؟

در صورت فاسد شدن روزهٔ رمضان لازم است به منظور حفظ کرامت و احترام ماه رمضان، باقی روز را روزه بگیرد و از خوردن و آشامیدن پرهیز کند. اما در غیر روزهٔ رمضان، مانند روزهٔ نفلی، روزهٔ قضایی رمضان و روزهٔ نذر، در صورت فاسد شدن لازم نیست بقیه روز را روزه بگیرد.

ضرورت احترام هویت خودی در ساختن فردای کشور

پوهندوی عبدالعلی کوهی / استاد دانشگاه کابل

به گفتهٔ نظریه پرداز روسی، میخایل واجری باختین "در جهان هیچ چیز دردناکتر و سخت تر از نداشتن پاسخ نیست". باید هر چه زودتر به بحران امنیت و اعتماد پاسخ های خویش را ارائه نماییم. امروز مسیر هویت دینی، هویت ملی ما چگونه است؟ آیا ما می خواهیم هویت کشور را در هویت جهانی مدغم بسازیم؟ آیا عملکرد لیبرال های ما چنین حکمی را نخواهد داشت که هر چیز نو و تازه را باید پذیرفت. امروز تعدادی از هویت ها با شرایط جهانی و تمدن جهانی آشتی نموده اند. اما دین اسلام لقمهٔ آسانی برای فرهنگ غربی نخواهد بود. متفکرانی از حوزهٔ اسلام در قرون وسطی به آشتی میان اسلام و فلسفهٔ یونان پرداختند، اما نتایج ملموسی از خود به جا نگذاشت.

اکنون نیز متفکران نو اندیش مسلمان در راه رسیدن به این آشتی سعی زیاد می نمایند، اما آن همه مساعی تا کنون فقط در حد نخبگان محدود مانده است.

دولت افغانستان واقعیت ها و هویت های جامعهٔ خود را خوب نمی شناسد و ضرورت رفتن در بستر فرهنگ خودی را درک نمی کند، زیرا بدون شناخت بستر فرهنگی، مدرنیزم و پیوستن به روند جهانی شدن توسعه زیانبار و خطرناک خواهد بود. برای برنامه ریزی آیندهٔ کشور باید بدانیم که ما اکنون در کجای تاریخ قرار داریم، کشورما و زندگی فرهنگی ما چگونه است؟ چگونه می توانیم گفتگو کنیم؟ تفکر استبدادی حاکم توجه به علم و عقلانیت را از میان برده است.

لازم است هر نوع توسعهٔ سیاسی، چه از راه های برنامه ریزی دولتی و یا خصوصی مبنی بر واقعیت های جامعه و ساختارهای موجود فرهنگی شکل گیرد. بحران کنونی افغانستان، جنگ و درگیری، عمدتاً برپایهٔ همین هویت نا شناسی شکل گرفته است، به صورت کل مردم افغانستان، هویت غربی را با هویت خویش سازگار نمی دانند. همانگونه که هویت کمونیسم را نپذیرفتند و به آن به مقابله برخاستند.

مردم افغانستان فکر می کنند که در جهت مخالف هویت دینی آنها عمل می شود. اعتراضات از فراز منابر و مساجد، حتا در مناطقی که در امن به سر می برند شنیده می شود. این امکان وجود دارد که روزی این اعتراضات در کشور سراسری گردد.

ساختار متمرکز نظام سیاسی در افغانستان، به باور بسیاری از چیزفهمان با واقعیت ها و بافت اجتماعی امروز کشور تناسب ندارد. ایجاد تفاهم ملی، حل معضله قدرت و عبور از بحران اعتماد لازمهٔ تأمین ثبات پایدار و مطمئن در کشور است که به هیچ صورت در چهارچوب نظام متمرکز امکان پذیر نیست. افغانستان کشور چند قومی است و حضور متناسب و متعادل همهٔ هویت های اتنیکی در نظام سیاسی، یکی از اساسات مهم برای احیای باور و اعتماد ملی به شمار می رود. بدون تأمین حضور عادلانهٔ اقوام مختلف در نظام، مفاهیمی چون: وحدت ملی و عدالت اجتماعی در حد شعارهای غیر عملی و عوام فریبانه باقی خواهد ماند و زمینهٔ استفادهٔ ابزار گونه از این شعارهای غیر عملی برای محافل حاکمهٔ کشور به صورت گسترده مساعد گردیده و برپیچیدگی هرچه بیشتر بحران می افزاید. به رغم ادعاهایی که تا کنون مطرح شده است، دستیابی به این امر مهم به دلیل محدودیت ساختاری نظام متمرکز عملی به نظر نمی رسد. در صورت ایجاد سیستم فراگیر، فاصلهٔ ایجاد شده میان دولت و مردم کاهش یافته و آرام آرام فضای اعتماد متقابل میان مردم و دولت افزایش می یابد. به طور دقیق یک حکومت عادل و پاسخگو می تواند زمینه های تفاهم و دیالوگ درمیان دولت و مخالفان آن تقویت بخشد. داشتن چنین حکومتی یکی از راه های بازگشت ثبات و استقرار ملی در کشورخواهد بود.

درد دلی از ...

البته مشکلات وزارت معارف را هم می دانم که کمبود استادان لایق و مسلکی، نبود بودیجهٔ کافی و امثال آن درد سر معارف باشد اما بدون تردید ما در عرصهٔ توجه، دلسوزی و برنامه ریزی نیز کمبود زیاد داریم.

هکذا کتاب های چاپ شده اشتباهاتی بی شمار طباعتی دارد. این کتاب ها اصلاً پروف خوانی نشده و در تصحیح آن اقدامی نشده است. مسوده با چشم بسته تایپ شده و به آن اکتفا شده است، در بیشتر مواضع معلم خود با مشکل مواجه می شود و نمی داند که اصل آن کلمه یا جمله چه است.

مشکل دیگری را که می خواهم توجه مقام وزارت معارف را به آن جلب نمایم اجراآت منسوبین و مامورین وزرات معارف است. بنده خود، کار سه پارچهٔ سه پسر خود را که هیچگونه مشکل قانونی هم نداشت، در ظرف یک و نیم ماه از مراجع مربوطهٔ وزارت معارف با توظیف دو نفر توانستم انجام دهم. شما فکر کنید یک کسی از ولایت دیگر به کابل می آید و در این جا هم به اصطلاح شناسی ندارد پس در کجا شب و روز خود را سپری کند؟ به هر دفتری که اسنادش می رود می گویند پنج روز بعد، ده روز بعد، نوبت تان می رسد. اگر مشکل پرسونل وجود دارد و یا کدام مشکل دیگر بازهم مسئوولیت متوجه وزارت محترم معارف است. مشکلات زیاد است اما به عنوان مشت نمونهٔ خروار اکتفا می کنم خدا کند ناشنیده نماند.

مذاکره با طالبان ...

در این میان موضع گیری طالبان روشن نیست. چندی پیش قاری یوسف احمدی سخنگوی این گروه جهت مذاکره با طالبان اعلان آمادگی نمود. اما اخیراً توسط یکی از سخنگویان مذاکره با دولت کرزی را رد نموده گفته است برای مذاکره با دولت افغانستان در قدم نخست باید خارجیان کشور را ترک گویند.

شایعاتی وجود دارد که امریکا و دولت آقای کرزی با نمایندگان طالبان قبلاً مذاکراتی را انجام داده اند و این مذاکرات پیشرفت هایی هم داشته است. اما اخیراً نشانه های از شکست این تماس ها آشکار گردیده است.

سخنگوی طالبان در تماس با رسانه ها مخالفت این گروه را در مذاکره با دولت افغانستان اعلان نموده اظهار داشت که، نخست باید نیروهای خارجی از کشور بیرون شوند. اظهارات سخنگوی دولت نیز به تردیدهایی دامن زد. وی مذاکره با ملا عمر و حکمتیار را که حامد کرزی در سخنان خویش ابراز نموده بود، توجیه نموده گفت هدف رئیس جمهور مذاکره با این دو نفر نبود بلکه می خواست تاکید نماید که، آن ها آدرس ندارند.

اظهار علاقمندی مذاکره با طالبان از سوی دولت افغانستان و حامیان بین المللی آن، از پیچیده شدن وضعیت نظامی در افغانستان حکایت داشته نشان می دهد که استراتیژی پیروزی قاطع نظامی علیه طالبان با شکست رو به گردیده است. وی مذاکره و سازش با طالبان به اندازهٔ جنگ با آنها دشوار می باشد. طالبان متحد القاعده، دشمن اصلی امریکا و غرب دانسته می شود. خارج کردن نام ملاعمر از فهرست سیاه تروریسم بین المللی، کمتر از حذف نام ایمن الظواهری برای امریکا نیست، همچنان که تاکید ملاعمر بر جنگ علیه امریکا و غرب، کمتر از تاکید شخص اول و دوم القاعده نمی باشد.

از جانب دیگر خروج نیروهای امریکا و ناتو، آن چه که طالبان به عنوان پیش شرط از آن سخن گفتند. برای امریکا و کشورهای غربی قابل پذیرش نخواهد بود، موجودیت این نیروها برای بقای دولت افغانستان اهمیت اساسی دارد و خلای این نیروها را نمی تواند پر کند آن چنان که حامد کرزی اظهار داشت، نیروهای خارجی از افغانستان خارج نمی شوند و ما نمی گذاریم که آنها از افغانستان خارج شوند.

هفته نامهٔ

وآنان که در راه ما با جان ومال جهادکردند محققاً آنان رابه راه خویش هدایت می کنیم و همیشه خدا یار نیکو کاران است
قرآن کریم

مجاهد

ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان

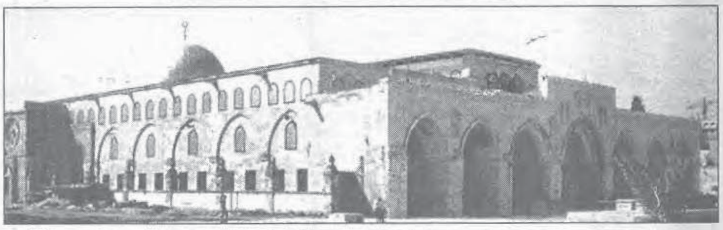
شعار ما

رضای خداوند(ج) هدف ما
حضرت محمد(ص) رهبر ما
قرآن قانون ما
جهاد راه ما
شهادت در راه خدا از عالی ترین آرزوهای ماست

دور ششم | سال ششم | شمارهٔ بیست و دوم | شنبه ١٤ میزان ١٣٨٦هـ ش | ٢٤ رمضان المبارک ١٤٢٨ هـ ق | 6 October, 2007

قدس به یاری نیاز دارد

واقف حکیمی



جمعهٔ آخر ماه پر فیوض رمضان همه ساله به عنوان روز جهانی قدس تجلیل می شود. روز جهانی قدس، روز حمایت از فلسطینیان برای یاری رسانیدن آنان در رهایی از ستم اشغالگران صهیونیستی و باز گرداندن قدس به حوزهٔ اسلامی است.

قدس و فلسطین نه تنها در جغرافیای سیاسی کشورهای جهان و دنیای اسلام و نه تنها در جغرافیای همآوایی انسانی با ستمدیدگان و مظلومان در فرهنگ جهانی امروز از اهمیتی بلند برخوردار است، که در جغرافیای دینی و اعتقادی مسلمانان چنان جایگاهی دارد که هرگز مسلمانی نمی تواند از آن در گذرد و آن را از ساحت اهتمام و فهرست اولویت های خویش حذف کند.

قدس در عقیدهٔ اسلامی نخستین قبله و سومین حرم مسلمانان، و سرزمین اسراء و معراج و مهد رسالت ها و پیامبران بزرگ تلقی می شود.

برپایهٔ روایات معتبر پس از فرض شدن نماز در سال دهم هجرت در شب اسراء و معراج، سه سال در مکه و شانزده ماه در مدینه پیامبر صلی الله علیه وسلم با یارانش به سوی قدس نماز گزاردند تا آن که آیت تغییر قبله فرود آمد: (ومن حیث خرجت فولِ وجهک شطر المسجد الحرام، و حیث ماکنتم فولّوا وجوهکم شطره) البقره: ١٥٠ "و از هر جا که بیرون رفتی، رو به سوی مسجد الحرام کن و شما هر جا که بودید رو به سوی آن کنید".

قدس در سفر اسراء و معراج پیامبر صلّی الله علیه وسلم جایگاهی ویژه دارد، آن، آخرین ایستگاه زمینی و مبدأ آسمانی این حادثهٔ شگرف و شگفت تاریخ انسانی است، مرحلهٔ نخست این سفر از مکه، از مسجد حرام آغاز می شود و به قدس به مسجد اقصی می انجامد، و از آن جا مرحلهٔ دومین آن به سوی آسمان ها به سوی "سدرة المنتهی" آغاز می گردد تا بر پیوند مسجد حرام و مسجد اقصی در وحدت رابطهٔ آنها با آسمان ها تأکید کند و بر یگانگی و خویشاوندی پیام ها و رسالت های پیامبران این دو مهد مهر تأیید بگذارد و همهٔ آنها را نورهایی از یک مشکات بخواند که در پیام و رسالت خاتم پیامبران تلاقی می کنند: (سبحان الذی أسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلی المسجد الأقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا) الإسراء:١

"تسبیح و تقدیس خدایی راست که بندهٔ خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الأقصی برد، جایی که اطرافش را پر برکت ساخته ایم، تا برخی از نشانه های خود را به او بنمایانیم".

قدس سومین حرم اسلام است، قدس پس از مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره سومین شهر معظم و متبرک در اسلام شناخته می شود که خداوند مکه را با مسجد الحرام و مدینه را با مسجد نبوی و قدس را با مسجد اقصی شرف و برتری داده است و به همین خاطر است که در اسلام هیچ شهری به پیمانهٔ این سه شهر از فضائل برخوردار نیست. در حدیثی متفق علیه که بخاری و مسلم روایت کرده اند آمده است: (لاتشد الرحال إلا إلی ثلاثة مساجد: المسجد الحرام و المسجد الأقصی و مسجدی هذا) "جز به سوی سه مسجد بار سفر بسته نمی شود: مسجد الحرام و مسجد الأقصی و این مسجد من". و در احادیثی صحیح دیگر فضل و برتری هر یک از این سه مسجد نیز ذکر شده است، در یکی از این احادیث، یک نماز در مسجد اقصی برابر با پانصد نماز در دیگر مساجد غیر از مسجد الحرام و مسجد النبی خوانده شده است.

آنچه گفته آمد برخی از جایگاه های قدس را در جغرافیای اعتقادی مسلمانان نشان می دهد، به گونه یی که هیچ مسلمانی به عنوان مسلمان نمی تواند از این باورها تحت هیچ شرایطی در بگذرد.

هر گونه تلاشی برای رهایی قدس و یاری رسانیدن به فلسطینیان با توجه به این محورهای اعتقادی باید صورت پذیرد، تا دل و روان همهٔ مسلمانان جهان برای این کار بسیج شود، چیزی که تا هنوز به گونهٔ بایسته بدان پرداخته نشده است. و رژیم اشغالگر صهیونیستی از نبود یک چنین استراتژی یی، بسیار سود برده است. تجربه نشان داده است که عربی کردن مسألهٔ فلسطین و گاهی فلسطینی کردن آن نتوانسته است در جهت کاستن از آلام ملت مظلوم فلسطین اثری مطلوب بگذارد.

در طی نزدیک به شصت سال عمر رژیم صهیونیستی، اسرائیلیان از هیچ جنایتی در کشتن و ویران کردن خانه های فلسطینیان و راندن آنان و اشغال سرزمین های شان دریغ نکرده اند وبیش از ٦٠ در ساکنان آن را مهاجر کردند و جامعهٔ جهانی هم نه تنها مرزی برای این ستمگری های صهیونیستان قرار نداده است بلکه حمایت پیوستهٔ برخی از کشورهای مقتدر جهان مانند ایالات متحدهٔ آمریکا اسرائیل را در ادامهٔ جنایاتش جری تر ساخته است، به حدی که اسرائیل به هیچ یک از میثاق ها و معاهدات و قوانین بین المللی کوچک ترین وقعی نمی گذارد و شدیداً با ایجاد شهرک های جدید و دیوار حائل و سلب حاکمیت فلسطینیان در مسجد الأقصی در جهت یهودی سازی فلسطین و زدودن هویت و معالم اسلامی مسیحی آن تلاش می ورزد.

ستمگری های رژیم صهیونیستی در حق مردم فلسطین و کوتاه آمدن جامعهٔ جهانی در گرفتن دست آن یکی از زمینه های مهم خشونت زایی و تروریسم را در جهان، خاصتاً در خاورمیانه فراهم کرده است. چون بسیاری ها چاره یی دیگر جز پناه بردن در برابر دست های باز رژیم تروریستی اسرائیل نمی بینند. برای یاری رسانیدن به ارزش های انسانی و حقوق بشری و برای کمک کردن به صلح و امنیت جهانی و برای مبارزهٔ مؤثر برضد خشونت و تروریسم باید مسلمانان و همهٔ آزادگان جهان و مؤسسات و نهادهای انسانی و جامعهٔ جهانی به یاری مردم ستمدیدهٔ فلسطین برخیزند و دست تجاوزگر اسرائیل را برگیرند، و در راه رهایی قدس از چنگال صهیونیستان و تشکیل دولت مستقل فلسطینی و اعادهٔ حقوق مسلم فلسطینیان سعی کنند.

درد دلی از معارف

محمد صادق

در این سطور از بین نا بسامانی های زیاد «معارف» به چند نقطه اشاره می کنم و این موضوع را به خاطری برگزیده ام که اکثر بدبختی ما در بی علمی ما نهفته است.

یکی از مباهاتی که همیشه ورد زبان دولت است پیشرفت در ساحهٔ معارف است، وزارت محترم معارف همیشه با بسیار طمطراقی عنوان کرده که نمی دانم پنج یا پنج و نیم میلیون متعلم داریم، دروازه های بسته شدهٔ مکاتب به روی پسران و دختران کشور باز شد و آن حالت رکود معارف به پایان رسید و نمی د انیم که چند میلیون جلد کتاب چاپ شد و چنین شد و چنان.

من به حیث یک معلم که در جریان تدریس مشکلات و کاستی ها را درک کرده ام تا این سرحد با این آمار ادعاها شدهٔ وزارت جلیلهٔ معارف موافق هستم، اما ما مکتب داریم دروازه هایش باز است، متعلمان و معلمین رفت و آمد دارند به اصطلاح غالمغال (قالمقال) متعلمان بلند است، امتحان گرفته می شود نتایج به ادارات مربوطهٔ معارف مواصلت می ورزد ولی وزارت محترم معارف هیچ گاه ارزیابی نکرد که ما در یک مکتب چند نفر «معلم» داریم، بررسی معلم نه تنها این که نامش را معلم گذاشته باشند و در پایان هر ماه هم چند روپیه یی از بیت المال این ملت فقیر را نیز به عنوان معاش در جیبش بیندازند. باور کنید اگر این چنین افراد را هم به حیث معلم داشته باشیم «حال طفلان را خراب می بینیم» هدفم این نیست که از وزارت معارف انتقاد کنم، زیرا مردم ما دیگر با انتقاد معافیت حاصل کرده اند. هر قدر هم که انتقاد کنی همان اصطلاح زبان پشتو است که: "ملا صاحب نا خوښې مسالی وکړې خو زموږ کلی امام نه نیسی".

در طول سال گذشته در یکی از مکاتب ولایت ننگرهار به حیث معلم ایفای وظیفه می کردم و مکتب هم با ریاست محترم معارف بیش از ده دقیقه فاصله نداشت، اما یک روز هم روی جناب "مفتش صاحب" را ندیدم که آمده باشد و ارزیابی کرده باشد که، کدام معلم واقعا استحقاق معلمی را دارد و کدام جناب به نام معلم وقت خود را و وقت متعلمان را ضایع می کند. شاید شما مبالغه تصور کنید که روزی در جریان دیدن پارچه های امتحانات متعلمان یک استاد پارچه یی از یک متعلم صنف یازدهم را پیش رویم گذاشت و گفت: اگر در همهٔ این پارچه یک کلمه را توانستی بخوانی این متعلم را کامیاب می کنم و در غیر آن چه چاره کنم. باور کنید که پارچه را گرفتم و چندین بار آن را از سر تا آخر مرور کردم کلمه یی از آن را نتوانستم بخوانم و با احترام کامل پارچه را به استاد مذکور مسترد کردم. چنین حالت مستلزم توجه جدی وزارت محترم معارف است اگر وضع معارف چنین باشد بسته شدن و یا باز بودن دروازهٔ چنین مکتبی تفاوتی ندارد. شاید چند مکتب انگشت شمار در کابل و یا ولایات دیگر خوب باشد، اما تعداد شان بسیار اندک است. **ادامه در ص ۷**

مذاکره با طالبان

با بن بست رو به رو شده است

احمد هابیل



کرزی پس از بازگشت از امریکا و اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل در یک مصاحبهٔ مطبوعاتی آمادگی خود را جهت مذاکره با مخالفان از جمله ملاعمر و حکمتیار ابراز نمود، وی متذکر شد که اگر آدرس آن دو را می داشتم خودم نزد آنها می رفتم، ضرورت نمی دانستم که آنها نزد من بیایند. وی تأکید کرد که شماره های تیلفون آنها را ندارد.

حامد کرزی از چندین ماه بدین سو این آمادگی خویش را در مناسبات مختلف بیان نموده بود، اما این بار با صراحت و قاطعیت بیشتر از مذاکره با طالبان سخن گفت. رئیس جمهور در پاسخ سؤالی اعلان کرد که امریکا و سایر کشورهای حامی افغانستان موافق مذاکره با طالبان می باشند.

مذاکره با طالبان از سوی منابع دیگر نیز مورد تأیید قرار گرفته است. دز براون وزیر دفاع انگلیس چندی قبل در یک سخنرانی در پارلمان آن کشور، از ضرورت سهیم ساختن طالبان در روند سیاسی افغانستان سخن گفت، وی افزود فکر نمی شود تفکر طالبان در افغانستان زود گذر باشد، بناءً لازم است آنها جزء طرح راه حل بحران افغانستان باشند.

سازمان ملل که از دیر باز مذاکره با طالبان را پیشنهاد می کرد، اخیراً اعلان نمود که آماده است میان دولت آقای کرزی و طالبان میانجیگری نماید. **ادامه در ص ۷**